

تقریرات درس خارج فقه حضرت آیت الله دیباجی اصفهانی (مد ظله العالی)

(درس های ۳۱۸-۳۳۰)

درس سیصد و هجدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

مسألة ۴: لا يجب عليه نصب قيم على أطفاله إلا إذا عد عدمه تضييعا لهم أو لمالهم و على تقدير النصب يجب أن يكون أمينا و كذا إذا عين على أداء حقوقه الواجبة شخصا يجب أن يكون أمينا نعم لو أوصى بثلثه في وجوه الخيرات الغير الواجبة لا يبعد عدم وجوب كون الوصي عليها أمينا لكنه أيضا لا يخلو عن إشكال

نصب قيم برای فرزندان صغیرش بر وی واجب نیست، مگر خود اطفال با اموالشان با عدم وجود قیم، ضایع بشوند و بر فرض نصب قیم باید امین باشد. و همچنین اگر شخصی را برای ادای حقوق واجبه (مانند خمس و زکات تعیین کند، آن شخص باید امین باشد. اما برای ثلث مالش در مطلق خیرات، لازم نیست امین باشد؛ زیرا ثلث بر ملکیت خود میت باقی است.

عدم وجوب نصب قیم برای اطفال

و فيه اینکه این کار مساعدت و معاونت بر اثم [گناه] است و قال الله الحكيم: «و لا



تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ^۱ و غیر امین ممکن است مرتکب حرام شود.
و موصی با وصیت خود سبب حرمت شده و صدور حرام بالمباشره باشد یا بالتسیب،
فرقی نمی کند. البته اگر حاکم مطلع شد که وصی (غیر امین) مرتکب خلاف می شود، باید
ناظر معین کند تا تحت اشراف آن، کارها صورت پذیرد.

فیما يتعلق بالمحتضر مما هو وظيفة الغير

و هي أمور: الأول توجيهه إلى القبلة بوضعه على وجه لو جلس كان وجهه إلى
القبلة و وجوبه لا يخلو عن قوة

باید محتضر (کسی که در شرف انتقال به عالم آخرت است) را رو به قبله کنند به
طوری که اگر بنشیند صورتش رو به قبله باشد، پس کف پاهایش باید رو به قبله باشد. و
وجوب این توجیه به سوی قبله خالی از قوت نیست و برای وجوب این توجیه به چند دلیل
استدلال شده است:

۱. «عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ مُعَاوِيَةَ
بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْمَيِّتِ - فَقَالَ اسْتَقْبِلْ بِبَاطِنِ قَدَمَيْهِ الْقِبْلَةَ»^۲

تقریب استدلال: مراد از میت، محتضر است که نزدیک به موت می باشد، چون بعد از
ترک، میت را واجب نیست، رو به قبله بخوابانند.

مشتق حقیقت است و در متلبس به مبدأ

و فيه اشكال: این استدلال خالی از اشکال نیست؛ زیرا مشتق حقیقت است و در متلبس به
مبدأ در زمان حال (نیست). و لکن استعمالش در متلبس در زمان بعد، مجاز است، مگر قرینه
وجود داشته باشد، مانند (من قتل قتیلا) قرینه اش آن است که قتل بر مقتول واقع نمی شود،
پس مراد از (قتیل) قتیل در زمان بعد می باشد، پس موثقه دلالت دارد میت را بعد از مردنش

۱. مائده / ۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۵۳، باب ۳۵ من ابواب الاحتضار.

رو به قبله کنید و در فاصله بین موت تا دفن، آن را رو به قبله کنید و بعید نیست مستحب باشد.

۲. «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا مَاتَ لِأَحَدِكُمْ مَيِّتٌ فَسَجُّوهُ تُجَاهَ الْقِبْلَةِ - وَكَذَلِكَ إِذَا غُسِّلَ - يُحْفَرُ لَهُ مَوْضِعُ الْمُغْتَسَلِ تُجَاهَ الْقِبْلَةِ...»^۱

تقریب استدلال: مراد از میت - محتضر است؛ زیرا می فرماید: (اذا مات میت) و میت نمی میرد، بلکه زنده می میرد.

و فیه: این روایت مانند (من قتل قتیلاً) می باشد که بر قتیل قتل واقع نمی شود، یعنی آن ذاتی که مرگ بر او عارض می شود، آن را رو به قبله کنید، پس مراد از میت، محتضر نیست، بلکه همان کسی است که از دنیا رفته است. به قرینه (فَسَجُّوهُ تُجَاهَ الْقِبْلَةِ) به معنای اینکه آن را بپوشانید، و معمول است که صورت میت را می پوشانند، نه صورت محتضر را.

۳. مرسله صدوق در من لایحضره الفقیه «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ تَوْجِيهِ الْمَيِّتِ - فَقَالَ اسْتَقْبِلْ بِيَاطِنِ قَدَمَيْهِ الْقِبْلَةَ. قَالَ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - وَ هُوَ فِي السُّوقِ وَ قَدْ وَجَّهَ بِغَيْرِ الْقِبْلَةِ - فَقَالَ وَجَّهْهُ إِلَى الْقِبْلَةِ - فَإِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ - وَ أَقْبَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ - فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى يُقْبَضَ»^۲

این روایت علاوه بر ضعف سندش به خاطر آنکه مرسله می باشد به قرینه تعلیل، ظهور در استحباب دارد و صدر حدیث کیفیت توجیه را بیان می کند و دلالتی بر وجوب یا استحباب ندارد. بنابراین، دلیلی بر وجوب پیدا نشد غیر از شهرت فتواییه که آن هم حجیت ندارد و فقط شهید اول قائل به حجیت شهرت فتواییه است.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۵۳، باب ۳۵ من ابواب الاحتضار، طبع الجدید.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۵۳، باب ۳۵ من ابواب الاحتضار؛ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۵۲/۷۹.

حجیت شهرت فتواییه به نظر شهید اول

شهید اول فقط شهرت فتواییه را حجت می داند به دو دلیل:

۱. عدالتهم تمتنع عن الافتاء بغير علم.

۲. حصول قوة الظن في جانب الشهرة.^۱

و جمله «خذ بما اشتهر بين اصحابك و دع الشاذ النادر».

در مقبوله: مراد در روایت مشهوره است نه هر چیز مشهور.

البته مرحوم شیخ انصاری رحمته الله شهرت فتواییه را به عنوان مؤید قبول دارد. در مسئله

شروط متعاقدين (و شرط بلوغ) می فرماید: «فالعمد في سلب عبارة الصبي هو الاجماع

المحكي باشهرة الضيمة». مقصود ایشان شهرت فتواییه است.^۲

البته به محقق خوانساری و صاحب معالم نیز نسبت داده شده که شهرت فتواییه را حجت

دانسته اند. بنابراین، دلیلی برای وجوب توجیه محتضر به سوی قبله غیر از شهرت فتواییه پیدا

نکردیم، چون روایت لفظ میت داشت و مشتق حقیقت در متلبس به مبدأ است (نه آن کسی

که اکنون محتضر است و بعد میت می شود).

۱. الفرائد فی حجیة الطواهر، ص ۴۴؛ حاشیة آشتیانی، ص ۱۴۱؛ مصباح الفقاهه، ج ۷، ص ۵۱۶.

۲. مکاسب، ص ۱۱۴، طبع قدیم سنگی.

درس سيصد و نوزدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

بل لا يبعد وجوبه على المحتضر نفسه أيضاً

آيا بر خود محتضر استقبال قبله واجب است؟

ممکن است از مرسله صدوق وجوب استفاده شود:

«مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ تَوَجُّهِ الْمَيِّتِ - فَقَالَ اسْتَقْبَلْ بِيَاظِنِ قَدَمَيْهِ الْقِبْلَةَ. قَالَ وَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وُلْدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ - وَ هُوَ فِي السُّوقِ وَ قَدْ وُجَّهَ بِغَيْرِ الْقِبْلَةِ - فَقَالَ وَجَّهْهُ إِلَى الْقِبْلَةِ - فَإِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ - وَ أَقْبَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ - فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى يُبْضَ»^۱.

تقريب استدلال

غرض از توجه محتضر به قبله، توجه خدا و فرشته‌ها می‌باشد و چون تحصیل این غرض لازم است، اگر کسی نبود که محتضر را رو به قبله کند و بر خود محتضر لازم است اگر می‌تواند رو به قبله بخوابد.

توجه المحتضر الى القبلة و قاعدة (الميسور)

حال اگر ممکن نشد که کف پاهای محتضر را رو به قبله کند، آیا واجب است به مقدار میسور او را رو به قبله کند، نشسته یا خوابیده طرف راست یا چپ را رو به قبله کند.

الجواب: دلیلی بر وجوب نداریم:

ممکن ان يقال قاعدة الميسور حکم فرماست.

^۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۵۳، باب ۳۵ من ابواب الاحتضار؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۹.

فانه یقال: جانب راست یا چپ خوابانیدن رو به قبله میسور نیست، نسبت به کف پا رو به قبله بودن. بله، اگر یک پای آن رو به قبله باشد میسور حساب می شود، مگر بگوییم: میسور مأمور به متعذر می باشد، قاعده (المیسور لا یسقط بالمعسور) در کتاب غوالی اللثالی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است. و این روایت از نظر سند ضعیف است، مضاف بر اینکه کتاب غوالی اللثالی نیز روایات ضعیف زیاد دارد.

قاعده المیسور لا یسقط بالمعسور

و فیه اشکال: این روایت علاوه بر ضعف سند، ضعف دلالت نیز دارد؛ زیرا چند احتمال داده می شود:

۱. کلمه (لا) ناهیه می باشد.

و فیه: سقوط واجب از ذمه مکلف، مانند ثبوتش دست شارع است نه مکلف، پس نهی معنا ندارد.

۲. جمله خبر در مقام انشاء

فیه: همان اشکال سابق ایجاد می شود؛ زیرا سقوط واجب دست مکلف نیست تا از آن نهی شود.

۳. جمله خبریه؛ اخبار می دهد از عدم سقوط واجب یا مستحب عند تعذر بعض اجزاء یا بعض افراد (در کل و کلی).

کل مانند صلوة. کلی، مانند العلماء در اکرم العلماء. اگر در نماز نتوانست برای سجده اشاره کند به سر یا چشم و ابرو باید به دستش اشاره کند «عن امیر المؤمنین علیه السلام المیسور لا یسقط بالمعسور»^۱.

و فیه اینکه: در کلی و افراد صحیح است، اگر نتوانستی به زید اکرام کنی به عمرو اکرام کن؛ زیرا اکرم العلماء هر دو را شامل می شود و سقوط فرع ثبوت است در مرحله ثبوت (اکرم العلماء) همه را شامل می شود؛ حال در مرحله سقوط اگر زید اکرامش ممکن نشد

۱. غوالی اللثالی، ج ۴، ص ۵۸.

عمر و را اکرام کن، لکن در کل و جزء، مانند صلوة شامل نمی شود؛ زیرا ابتدا رکوع ثابت و واجب نشده که در سقوط هم بگوئیم تابع ثبوت است (مگر وجوب ضمنی که آن هم از محل بحث خارج است) مجموع صلوة واجب شده نه رکوع یا سجود تنها. و به عبارت دیگر، قبل از تعذر، ایماء به رأس و عین برای سجده در نماز واجب نشده بود تا اکنون که نمی تواند رکوع کند، بگوئیم ایماء و اشاره (که میسور است) ساقط نمی شود، سقوط بعد از ثبوت است و در ابتدا ثابت نبوده تا اکنون ساقط نشود، اگر ثابت بشود دلیل علی حده لازم دارد.

یک اشکال در استدلال به این قاعده (المیسور لا یسقط بالمعسور) باقی مانده و آن این است که در موضوعات عرفیه، مصداق میسور معلوم است، مثلاً کتاب، فرش، ماشین و مرکب، اگر بعضی اجزایش از بین برود، عرف باقی اجزای آن لفظ را اطلاق می کند. لکن در موضوعات شرعیه (مانند صوم و صلوة، حج و...) چه باید کرد؛ مثلاً در حج، اگر شخص حاجی، همه اعمال حج را جز وقوف به عرفات یا مشعر، انجام داد، آیا حج او صحیح است یا نه، آیا به مناسک حج، مگر وقوفین، لفظ حج اطلاق می شود یا نه؟ و همچنین در (وضو، غسل و تیمم) اگر در وضو که عبارت است از غسلات و مسحات، نتوانست مسح سر و پا را انجام دهد، همان غسلات؛ غسل وجه و یدین کافی است یا اصلاً وضو ساقط می شود؛ عرف این جهت را تشخیص نمی دهد. پس باید از طرف شارع که جاعل این موضوعات شرعیه است، بیان شود. پس قاعده (المیسور) در مختصرات و موضوعات شرعیه جاری نمی شود.

الجواب: اگر مراد از میسور، میسور از مرکب مأموره باشد، این اشکال وارد است. اما اگر مراد از میسور، میسور از اجزا باشد، این اشکال وارد نیست؛ زیرا میسور از اجزای عرفی است. مثلاً اگر از قیام عاجز باشد، قیام عرفی؛ اگر از رکوع عاجز باشد، مقداری انحناء (خمیدگی)؛ اگر از سجود عاجز باشد، میز یا صندلی بگذارد و سرش را بر آن تربت که روی میز گذارده. و کذلک در وضو و غسل و شستن بشره و پوست بدن، پس مراد از میسور از اجزای است نه میسور از مرکب.

توجیه المحتضر الی القبلة باذن ولیه

و لا فرق بین الرجل و الامرأة و الصغیر و الکبیر بشرط أن یکون مسلما و ینبغی أن یکون ذلک باذن ولیه مع الإمکان و إلا فالأحوط الاستیذان من الحاکم الشرعی

در اینکه محتضر را باید رو به قبله کنند، فرقی بین زن و مرد و کوچک و بزرگ نیست؛ زیرا روایات باب احتضار اطلاق دارد و اگر در بعضی آن روایت لفظ (رجل) باشد، دلیل بر اختصاص نیست؛ زیرا در ذیل بعض روایات وارد شده است: «وَجْهَهُ إِلَى الْقِبْلَةِ - فَإِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ أَقْبَلْتُمْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ - وَ أَقْبَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ - فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى يُقْبَضَ»^۱.

و این تعلیل که توجیه خدا و اقبال ملائکه باشد، عمومیت دارد، زن و مرد صغیر و کبیر را. و همچنین شهرت فتواییه که دلالت بر وجوب توجیه محتضر است به سوی قبله.

توجیه المحتضر المؤمن الی القبلة

چنان که از همین علت ذکر شده در روایت مرسله صدوق می فهمیم که مراد از محتضر مؤمن است و مسلم یا کافر را شامل نمی شود، چنان که در صحیحہ سلیمان بن خالد آمده بود: «إِذَا مَاتَ لِأَحَدِكُمْ مَيِّتٌ فَسَجَّوْهُ تَجَاهَ الْقِبْلَةِ - وَ كَذَلِكَ إِذَا غُسِّلَ - يُحْفَرُ لَهُ مَوْضِعُ الْمُعْتَسَلِ تَجَاهَ الْقِبْلَةِ...»^۲.

و این کلمه (لاحدکم) قرینه است که مراد میت از مؤمنین است (و مطلق نیست تا مسلم یا کافر را شامل گردد).

و ینبغی أن یکون ذلک باذن ولیه مع الإمکان و إلا فالأحوط الاستیذان من الحاکم

الشرعی

آیا برای توجیه محتضر به سوی قبله اذن ولی میت شرط است؟ صحیحہ سلیمان بن خالد مطلق بود. امام علیه السلام فرمود: «إِذَا مَاتَ لِأَحَدِكُمْ مَيِّتٌ فَسَجَّوْهُ تَجَاهَ الْقِبْلَةِ - وَ كَذَلِكَ إِذَا

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۵۳، باب ۳۵ من ابواب الاحتضار؛ ما لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۷۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۵۳، باب ۳۵ من ابواب الاحتضار.

غُسِّلَ - يُحْفَرُ لَهُ مَوْضِعُ الْمُغْتَسَلِ تَجَاهَ الْقِبْلَةِ»^۱ مگر توجه آن به قبله، مستلزم تصرف در مال دیگران باشد که در این صورت، باید برای تصرف اذن بگیرد.
و اما آیه شریفه «وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ»^۲ نظر به مابعد موت و مسئله ارث دارد.

و اما قول امام علیه السلام: «أولى الناس بالميت اولاهم بارثه»^۳ در رابطه با (میت) است و میت بر محتضر صادق نیست، مگر به اعتبار ما یؤول که مجاز است.

توجيه الميت الى القبلة الى ما بعد الفراغ من الغسل

و الأحوط مراعاة الاستقبال بالكيفية المذكورة في جميع الحالات إلى ما بعد الفراغ من الغسل و بعده فالأولى وضعه بنحو ما يوضع حين الصلاة عليه إلى حال الدفن بجعل رأسه إلى المغرب و رجله إلى المشرق.

صحيحه سليمان به خالد:

۲. «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ إِذَا مَاتَ لِأَحَدِكُمْ مَيِّتٌ فَسَجَّوْهُ تَجَاهَ الْقِبْلَةِ - وَ كَذَلِكَ إِذَا غُسِّلَ - يُحْفَرُ لَهُ مَوْضِعُ الْمُغْتَسَلِ تَجَاهَ الْقِبْلَةِ...»^۴

این روایت در مقام بیان است، اما مقدار و جوب توجه را بیان نمی کند و مشتمل است بر اینکه در حال غسل نیز باید رو به قبله باشد. پس استفاده می شود که توجه به قبله باید مستمر باشد تا وقت اغسال. پس بعد الموت علی الاحوط باید تا وقت غسل رو به قبله باشد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۵۳، باب ۳۵ من ابواب الاحتضار.

۲. انفال/۷۵.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۳۰، باب ۲۳ من ابواب احکام شهر رمضان.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۵۳، باب ۳۵ من ابواب الاحتضار.

درس سیصد و بیستم

بسم الله الرحمن الرحيم

توجیه المحتضر المسلم الى القبلة

و لا فرق بين الرجل و الامرأة و الصغير و الكبير بشرط أن يكون مسلماً

آیا توجیه محتضر، مسلمان (که از اهل سنت است و شیعه نیست) به سوی قبله واجب است.

يمكن ان يقال که روایت موثقه معاویه بن عمار مطلق است: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَيِّتِ - فَقَالَ اسْتَقْبِلْ بِيَاطِنِ قَدَمَيْهِ الْقِبْلَةَ»^۱ و اطلاقش شیعه و سنی را شامل می شود. ولكن تعلیل دارد؛ در ذیل روایت صدوق دلالت دارد بر اینکه این استقبال قبله، تجلیل میت و تعظیم اوست: «فَقَالَ: وَجْهَهُ إِلَى الْقِبْلَةِ - فَإِنَّكُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ أَقْبَلْتُمْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةَ - وَاقْبَلِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ - فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى يُفْبِضَ»^۲ و این تعلیل اختصاص به مؤمن دارد.

توجیه المحتضر المؤمن الى القبلة

مخصوصاً به قرینه صحیحه سلیمان بن خالد که فرمود: «اذا مات لاحدکم میت» و ضمیر [کم] به مؤمنین بر می گردد. صاحب مستسک العروه می فرماید: برخی در مقام استدلال گفته اند (المناط رأى الحاضر لا الميت) و اگر محتضر سنی است و حاضر شیعی، باید حاضر طبق مذهب شیعه، محتضر را رو به قبله کند، گرچه نزد عامه واجب نباشد.

^۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۵۳، باب ۳۵ من ابواب الاحتضار.

^۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۵۳، باب ۳۵ من ابواب الاحتضار؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۵۲/۷۹.

و فيه اشكال: اين دليل آن است كه اگر به عكس اتفاق افتاد كه محتضر شيعه بود و حاضر سنی، بايد استقبال (رو به قبله كردن محتضر واجب نباشد) چون حاضرین همه سنی مذهب هستند.

قاعده الزام و الزموا بما الزاموا به انفسهم

برخی ديگر گفته اند به قاعده (الزام) تمسك می كنيم، چون عامه توجه محتضر را به سوی قبله واجب نمی دانند، پس توجه او به سوی قبله، بر شيعه واجب نیست.

مرحوم شيخ در كتاب تهذيب باسناده عن علي بن حمزه: «الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ وَ لَا أَعْلَمُ سُلَيْمَانَ إِلَّا أَنَّهُ أَخْبَرَنِي بِهِ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ سُلَيْمَانَ أَيْضًا عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: الزَّمَوْهُمْ بِمَا الزَّمُوا أَنْفُسَهُمْ»^۱.

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحْرَزٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ تَرَكَ ابْنَتَهُ وَ أُخْتَهُ لِأَبِيهِ وَ أُمَّهُ فَقَالَ أَلْمَالُ كُلُّهُ لِلْإِبْنَةِ وَ لَيْسَ لِلْأُخْتِ مِنَ الْأَبِ وَ الْأُمِّ شَيْءٌ فَقُلْتُ فَإِنَّا قَدِ احْتَجْنَا إِلَى هَذَا وَ أَلْمَيْتُ رَجُلٌ مِنْ هَؤُلَاءِ النَّاسِ وَ أُخْتُهُ مُؤَمِّنَةٌ عَارِفَةٌ قَالَ فَخُذِ النِّصْفَ لَهَا خُذُوا مِنْهُمْ كَمَا يَأْخُذُونَ مِنْكُمْ فِي سُنَّتِهِمْ وَ قَضَايَاهُمْ قَالَ ابْنُ أُذَيْنَةَ فَذَكَرْتُ ذَلِكَ لِزُرَّارَةَ فَقَالَ إِنَّ عَلِيَّ مَا جَاءَ بِهِ ابْنُ مُحْرَزٍ لِنُورًا»^۲.

«مُحَمَّدُ الْبُرَّازُ عَنْ عَلَاءِ بْنِ رَزِينِ الْقَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَحْكَامِ قَالَ - تَجُوزُ عَلَى أَهْلِ كُلِّ ذَوِي دِينٍ مَا يَسْجُلُونَ»^۳.

^۱. تهذيب الاحكام، ج ۸، ص ۵۸؛ وسائل الشيعه، ج ۱۵، ص ۳۳۵، باب ۳۰ من ابواب الطلاق.

^۲. وسائل الشيعه، ج ۱۷، ص ۴۸۴، باب ۴ من ابواب ميراث الاخوه و اجداد.

^۳. وسائل الشيعه، ج ۱۷، ص ۴۸۴، باب ۴ من ابواب ميراث الاخوه و اجداد؛ تهذيب الاحكام، ج ۹، ص

۳۲۹، حديث ۱۱۵۵ باب ميراث الاخوه.

اما سند روایت، این روایت علی بن ابی حمزه فلا سبقی البحث فيه لکمال الوثوق بصدورها عنهم؛ زیرا این جمله در موارد مختلفه تکرار شده است و در تزویج مطلقه آنها و تعقیب (ارث دادن به بستگانشان، مانند ارث دادن به خواهر و برادر با وجود اولاد میت ...). مثلاً

۱. قسم خوردن به طلاق و عتاق و صدقه ما یملک در نزد عامه واجب الوفا است، مثلاً می گوید: زوجتی طالق ان فعلت کذا او ان لم افعَل کذا، او قال: جمیع ما املک صدقه ... اگر آن فعل را انجام داد، زوجه اش مطلقه است، می توان او را ازدواج نمود و می توان اموالش را به عنوان صدقه گرفت و...

۲. تعقیب (ارث بردن اقربای میت، مانند برادر و خواهر در عرض فرزندان میت) باطل است نزد علمای امامیه. ولیکن نزد عامه صحیح است، حال اگر خواهر یا برادر میت که سنی بوده شیعه باشد، می تواند ارث ببرد (نصف مالش را همراه با اولاد میت).

البته مرجع ضمیر (الزمهم بما الزموا به انفسهم) مسلمانان هستند (غیر از طایفه شیعه امامیه اثناعشری) پس سایر ادیان را شامل نمی شود. بنابراین، اگر یک کافر ذمی، زوجه خود را مطابق دین خود طلاق داد که آن طلاق نزد ما (امامیه) باطل باشد، معلوم نیست ازدواج با آن زن جایز باشد و قاعده الزام اینجا جاری نیست. مگر به روایت محمد بن مسلم تمسک کنیم، از امام باقر علیه السلام نقل می کند: «قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْأَحْكَامِ قَالَ - تَجُوزُ عَلَيَّ أَهْلُ كُلِّ دَوِيٍّ دِينٍ مَا يَسْتَحِلُّونَ»^۱.

یا به روایت موثقه عبدالرحمن البصری تمسک کنیم: «عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سَمَاعَةَ وَ الْحَسَنِ بْنِ عُدَيْسٍ جَمِيعاً عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْبَصْرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَمْرًا طَلَّقَتْ عَلَيَّ غَيْرِ السُّنَّةِ - فَقَالَ تَنْزَوْجُ هَذِهِ الْمَرْأَةُ لَا تُتْرَكُ بِغَيْرِ زَوْجٍ»^۲.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۴۸۴، باب ۴ من ابواب میراث الاخوه و اجداد.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۳۲۰، باب ۳۰ من ابواب مقدمات الطلاق.

اگر علت جواز تزویج زن، بقای آن زن است، بدون تزویج در کافر نیز جاری است،
ولکن خالی از تأمل نیست؛ زیرا محتمل است حکمت باشد نه علت، علت به صورت کبری
کلیه است، لا تشرب الخمر لانه مسکر به منزله لا تشرب المسکر می باشد.

ولکن در رابطه با با عده مطلقه، امام علیه السلام می فرماید: «يجب على المطلقة المدخولة أن
تعتد بثلاثة أقرء لعدم تداخل المياه و اختلاط الأنساب»، و این عدم تداخل المياه
حکمت است نه علت و لذا اگر زن عقیمه هم باشد، باید عده نگه دارد یا اگر شوهرش
سالیان متمادی در مسافرت بوده و یا او مجامعت نکرده، باید عده نگه دارد، حکمت
دایرمدار حکم نیست وجوداً و عدماً، بلکه فقط وجود دایرمدار حکم است.

بعض موارد قاعدة الزام:

منها: مسئله تعصیب: تعصیب از ماده عصبه به معنای اقارب و خویشان می باشد، یعنی
ارث دادن به اقارب (که تعصیب دارند و به عنوان دفاع از انسان حاضر می شوند) مثلاً اگر
بمیرد و یک دختر دارد نصف مالش را فرضاً و نصف دیگر را ردأ (چون وارث دیگری
ندارد) به ارث می برد.

لکن عند العامه: آن نصف را به خواهر و برادر میت می دهند. حال، اگر میت سنی بود و
خواهر و برادرش شیعه بود و یک دختر داشت، نصف مال را به دخترش می دهند و نصف
دیگر را به خواهر و برادرش می دهند به قاعدة الزام.

و منها: مسئله طلاق؛ عامه حضور شاهدین عدلین را شرط نمی دانند، حال اگر زوجه اش
را به غیر شرط معتبره طلاق داد، بدون شاهدین عدلین یا در حال حیض، یا در حال طهر که
با او واقعه کرده بود، طلاق داد، شیعه می تواند آن مطلقه را ازدواج کند به قاعدة الزام.

و منها: اگر مرد شیعی با یک زن سنی ازدواج کرد، بدون دو شاهد عادل، (بر مذهب
سنی این عقد باطل است). حال، اگر آن مرد شیعی از دنیا رفت، ورثه میت می توانند این زن
را از ارث منع کنند؛ زیرا طبق مذهب خودش زوجه آن مرد نیست تا ارث ببرد.

و منها: اگر سنی مکرهاً زوجه خود را طلاق داد، ابی حنیفه گفته، طلاقش صحیح است. پس شیعه می تواند به قاعده الزام، او را ازدواج کند، گرچه نزد شیعه این طلاق باطل است.

و منها: اگر سنی زوجه خود را معلقاً طلاق داد، نزد آنان صحیح است و... نزد شیعه این طلاق باطل است. و مع ذلك به قاعده الزام این مطلقه را ازدواج کند و...

الثاني يستحب تلقينه الشهادتين و الإقرار بالأئمة الاثني عشر عليهم السلام و سائر الاعتقادات الحقّة على وجه يفهم بل يستحب تكرارها إلى أن يموت و يناسب قراءة العديلة.

در صحیحہ حلبی آمده است: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: إِذَا حَضَرْتَ الْمَيِّتَ قَبْلَ أَنْ يَمُوتَ فَلَقِّنْهُ شَهَادَةَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ»^۱.

^۱. وسائل الشیعه، باب ۳۶ من ابواب الاحتضار.

درس سیصد و بیست و یکم

بسم الله الرحمن الرحيم

ان وجوب تجهيز الميت كفائی

الأعمال الواجبة المتعلقة بتجهيز الميت من التغسيل و التكفين و الصلاة و الدفن من الواجبات الكفائية فهي واجبة على جميع المكلفين و تسقط بفعل البعض فلو تركوا أجمع أثموا أجمع و لو كان مما يقبل صدوره عن جماعة كالصلاة إذا قام به جماعة في زمان واحد اتصف فعل كل منهم بالوجوب

تجهيز ميت (غسل، کفن، نماز و دفن کردن آن) از واجبات کفایی است و بر همه مردم واجب است، اگر یک نفر آن کار را انجام داد، از بقیه ساقط است، اگر همه مردم، تجهیز میتی را ترک کردند همه آنان مسئول هستند، اگر همه مردم (تمام نسبی) به این معنا که مثلاً نماز میت را اگر تمام مردم آن محل سکونت میت آمدند به جماعت خواندند، تمام ثواب می‌برند.

صاحب حدائق قائل شده که تجهیز میت بر ولیّ میت واجب است و اگر او امتناع کرد یا اذن داد بر دیگران واجب است.

و فيه اینکه اطلاقات اخبار دلیل است که وظیفه همه مردم است و از طرف دیگر، قطع داریم، اگر کسی انجام داد و از دیگران ساقط است و واجب کفایی است. «قوله ﷺ لَقِّنُوا مَوْتَاكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَإِنَّ مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ» و «و لا تدعوا احد امتي بلا صلوة»^۱.

مرحوم شیخ انصاری در کتاب طهارت در بحث احکام اموات فرموده، سقوط تکلیف (در

^۱. وسائل الشیعه، باب ۳۶ من ابواب الاحتضار.

تجهیز میت) به فصل بعضی دلیل بر کفایی بودن، تکلیف نیست و تکلیف برای همه مردم است، اگر مجنون یا صغیر، میت را دفن کنند یا زلزله سبب بشود که محتضر یا میت رو به قبله قرار بگیرد (توسط فاعل غیر ارادی و غیر اختیاری تکلیف عمل شد) تکلیف از مردم ساقط می شود؛ با اینکه مجنون یا صغیر تکلیفی ندارند و اشتراک در تکلیفی در کار نیست.

و فیه اشکال: در کلام مرحوم شیخ ایراد و اشکال است؛ زیرا اگر مجنون تکلیف ندارد به خاطر عدم وجود عقل است، مانع موجود است. ولکن فعل او (که فرضاً میت را دفن کرده) موجب انعدام موضوع می شود و غرض مولا که (استار جسد المیت است) حاصل شده و همین سقوط غرض دلیل می شود که تکلیف به بعضی افراد اختصاص نداشته و واجب همان واجب کفایی است.

و هیئنا اشکال: اگر واجب کفایی است چرا اذن ولیّ میت شرط است؟

جواب: منافاتی بین این دو موجود نیست. مانند غریق در حوض خانه زید که بر همه واجب است او را نجات دهند نهایت با اذن زید، چون تصرف در خانه اوست، انقاذ غریق بر زید که صاحب خانه است فعلیت دارد و اگر امتناع کرد دیگران می توانند بدون اذن او داخل خانه شوند و غریق را نجات دهند.

در مانحن فیه نیز ولیّ مانند دیگران واجب است بر او تجهیز میت، نهایت بر ولیّ فعلیت دارد و چون واجب کفایی است بر ترک ان گناه نیست؛ زیرا می داند دیگران متکفل می شود. و اگر ولیّ تجهیز را انجام نداد و به دیگری هم اذن نداد، آیا حاکم شرع می تواند او را اجبار کند؟

الجواب: نه؛ زیرا حاکم من علیه الحق را می تواند مجبور کند، مانند زوج نسبت به نفقه بر عیال یا مدیون نسبت به ادای قرض نه من له الحق (مانند ولیّ) را و این شخص ولیّ ممیز است و... بین اینکه خود انجام دهد تجهیز را یا انجام ندهد و اذن او مفید فایده نیست؛ زیرا اذن هم ندهد، دیگران باید این تجهیزات را برای میت انجام دهند.

نعم يجب علی غیر الولی الاستیذان منه و لا ینافی وجوبه وجوبها علی الكل لأن الاستیذان منه شرط صحة الفعل لا شرط وجوبه و إذا امتنع الولی من المباشرة و الإذن

يسقط اعتبار إذنه نعم لو أمكن للحاكم الشرعي إجباره له أن يجبره على أحد الأمرين و إن لم يمكن يستأذن من الحاكم و الأحوط الاستيذان من المرتبة المتأخرة أيضاً

اگر غیر ولیّ میت، بخواهد میت را تجهیز کند، باید از ولیّ میت اذن بگیرد. البته این اذن شرط صحت عمل است نه شرط وجوب عمل. بنابراین، اگر ولیّ میت خودش تجهیز نکرد، و اذن هم نداد، اعتبار اذن او برهم می خورد (و باید دیگران میت را تجهیز کنند) اما حاکم شرعی می تواند ولیّ میت را بر (مباشرت عمل یا اذن) مجبور کند. و احوط آن است که از غیر ولی از بستگان میت اذن بگیرد.

در مرسله صدوق آمده است: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُغَسَّلُ الْمَيِّتَ أَوْلَى النَّاسِ بِهِ أَوْ مَنْ يَأْمُرُهُ الْوَلِيُّ بِذَلِكَ»^۱.
و در مرسله ابن ابی عمیر: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُصَلِّي عَلَى الْجَنَازَةِ أَوْلَى النَّاسِ بِهَا أَوْ يَأْمُرُ مَنْ يُحِبُّ».
و مرسله بزندی: «عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُصَلِّي عَلَى الْجَنَازَةِ أَوْلَى النَّاسِ بِهَا أَوْ يَأْمُرُ مَنْ يُحِبُّ»^۲.

استفاده می شود که اقدام بر تجهیز میت بدون استیذان ولی جایز نمی باشد (الا اینکه ولیّ از مباشرت و از اذن امتناع ورزد) که در این صورت باید بدون اذن، اقدام کنند. و لکن این روایات مراسیل هستند که حجت نیست، گرچه مراسیل ابن ابی عمیر باشد (که از اصحاب اجماع می باشد).

وجوب التجهيز

مسألة ۱. الإذن أعم من الصريح و الفحوى و شاهد الحال القطعي.

^۱. وسائل الشيعة، ج ۲، ص ۵۳۵، باب ۲۶ من ابواب غسل الميت.

^۲. وسائل الشيعة، باب ۲۳ ج ۳، ص ۱۱۴، من ابواب صلاة الجنائز.

اذن شامل صریح و فحوا می شود. بنابراین، ولی میت ظواهر کلماتش حجت است، اگر به دلالت مطابقیه باشد، صریح است و اگر به دلالت تضمنیه یا التزامیه باشد، آن را اصطلاحاً فحوا گویند و شاهد حال، از جهت عمل، مثلاً اگر ولی میت در حال تشییع جنازه یک نفر از تشییع کنندگان را احترام فوق العاده گذارد، این احترام شاهد حال است، ولیکن قطعی نیست، بلکه ظنی است، اگر شاهد حال قطعی پیدا بشود، دلیل بر اذن ولی میت است.

مسألة ۲. إذا علم بمباشرة بعض المكلفين يسقط وجوب المبادرة و لا يسقط أصل الوجوب إلا بعد إتيان الفعل منه أو من غيره فمع الشروع في الفعل أيضا لا يسقط الوجوب فلو شرع بعض المكلفين بالصلاة يجوز لغيره الشروع فيها بنية الوجوب نعم إذا أتم الأول يسقط الوجوب عن الثاني فيتمها بنية الاستحباب.

اگر بعضی مکلفین به تجهیز میت شروع کردند، مبادرت و سبقت از ایشان ساقط می شود، ولیکن اصل وجوب تا مادامی که فارغ نشده اند از انسان ساقط نمی شود، به خاطر قاعده اشتغال، مگر محرز شود که عمل آنها تمام شده است.

حال اگر بعضی مکلفین به صلوة میت شروع کرد، غیر او می تواند به نیت وجوب نماز بر میت بخواند، اما اگر نماز گزار اولی نماز را تمام کرد، دومی به نیت استحباب می تواند بخواند.

مسألة ۴. إذا علم صدور الفعل عن غيره سقط عنه التكليف ما لم يعلم بطلانه و إن شك في الصحة بل و إن ظن البطلان - فيحمل فعله على الصحة سواء كان ذلك الغير عادلا أو فاسقاً

اگر علم دارد که عمل دیگران (در رابطه با تجهیز میت) باطل است خودش باید متکفل تجهیز بشود و اگر شک یا ظن در بطلان عمل دیگران دارد، باید حمل بر صحت کند، آن غیر، عادل باشد یا فاسق.

۱. دلیل بر اصالة الصحة، سیره عقلاییه است.

۲. و همچنین روایاتی که وارد شده «ضع امر اخيک علی احسنه».

۳. و عموم تعلیل که در قاعده ید وارد شده: «قال العسکری: لو لا ذلك لما قام للمسلمين

سوق».

مسألة ۵. كل ما لم يكن من تجهيز الميت مشروطا بقصد القربة كالتوجيه إلى القبلة و التكفين و الدفن يكفي صدوره من كل من كان من البالغ العاقل أو الصبي أو المجنون و كل ما يشترط فيه قصد القربة كالتغسيل و الصلاة يجب صدوره من البالغ العاقل فلا يكفي صلاة الصبي عليه إن قلنا بعدم صحة صلاته بل و إن قلنا بصحتها كما هو الأقوى على الأحوط نعم إذا علمنا بوقوعها منه صحيحة جامعة لجميع الشرائط لا يبعد كفايتها لكن مع ذلك لا يترك الاحتياط.

مرحوم سيد می فرمايد: تجهيزات ميت دو قسم است:

۱. قصد قربت احتیاج ندارد، مانند توجیه به قبله، تکفین و دفن. این نوع از تجهيزات را حتی اگر صبی یا مجنون انجام دهد، مانعی ندارد.
۲. قصد قربت لازم دارد، مانند تغسیل میت و صلوة بر او، اگر عبادات صبی را صحیح بدانیم ممکن است تغسیل و صلوة صحیح باشد، لكن اقوی عدم اکتفا به تغسیل و صلوة اوست؛ زیرا دلیل بر اصاله الصحة، سیره است و سیره دلیل لبی است.

سیره عالییه

و قدر متیقن آن غیر صبی است، گرچه دلیل لفظی نیز وارد شده، مانند «ضع فعل اخیک علی احسنه»، لكن خالی از مناقشه نیست.

اگر بدانیم تغسیل و صلوة صبی بر میت صحیح انجام شد در صورتی که عباداتش را تمرینیه بدانیم، کافی نیست و در صورتی که عباداتش را صحیح بدانیم، یعنی اعمال عبادی او مستحب است. آیا عبادت مستحبی او کفایت می کند، نسبت به میت و آیا از عهدۀ بالغین برداشته می شود.

اصالة الاشتغال جاری می شود و مکلفین بالغین باید تغسیل و صلوة را انجام دهند. در موارد شک (در اطلاق و اشتراط) اصالة الاشتغال جاری است، آیا ادله تجهيز میت اطلاق دارد، یا مشروط است به عدم اتیان صبی بالواجب اصالة الاشتغال جاری می گردد.

درس سیصد و بیست و دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

مراتب الاولیاء

مسألة ۱. الزوج أولى بزوجه من جميع أقاربها حرة كانت أو أمة دائمة أو منقطعة و إن كان الأحوط في المنقطعة الاستيذان من المرتبة اللاحقة أيضا ثم بعد الزوج المالك أولى بعبده أو أمته من كل أحد و إذا كان متعددا اشتركوا في الولاية ثم بعد المالك طبقات الأرحام بترتيب الإرث.

در مسئله تجهیز میت، شوهر نسبت به زوجه اش اولی است از جمیع بستگانش، زوجه اش آزاد یا کنیز دائمه و منقطعه باشد، فرقی نمی کند، گرچه در زوجه منقطعه بنا بر احتیاط علاوه بر شوهر از مرتبه لاحقه (از جهت ارث) استیذان کند، سپس بعد از شوهر، مالک، بعد از مالک طبقات بستگان از جهت ارث (طبقه اولی: پدر و مادر و فرزندان)؛ (طبقه دوم: اجداد، برادران و خواهران)؛ (طبقه سوم: اعمام و احوال).

مراتب الاولیاء (الاولیاء المیت)

در صحیح حفص بن البختری آمده است: «أَنَّ الْأَخَ مَقْدَمٌ عَلَى الزَّوْجِ حَيْثُ سَأَلَ عَنْ امْرَأَةٍ تَمُوتُ وَ مَعَهَا أَخْوَاهَا وَ زَوْجُهَا أَيُّهُمَا يَصَلِّي عَلَيْهَا؟ قَالَ ﷺ أَخْوَاهَا أَحَقُّ بِالصَّلَاةِ عَلَيْهَا»^۱.

و فيه اشكال: این روایت باید بر تقیه حمل بشود؛ زیرا مخالف مذهب شیعه است؛ زیرا برادر در طبقه دوم ارث است و اولی از زوج نیست و چون موافق با مذهب ابوحنیفه است،

^۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۱۶، باب ۲۴ من ابواب صلاة الجنابة.

حمل بر تقیه می شود، چنان که مرحوم شیخ در تهذیب فرموده.^۱

آیا امر تجهیز میت و اولویت بعضی از بستگان، از جهت تجهیز بر بعض دیگر، از آیه شریفه استفاده می شود یا نه؟ «وَأَوْلُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا».^۲

آیه مبارکه در رابطه با ارث صحبت می کند که «اولوا الارحام» از اجانب اولی هستند به قرینه «مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ» و بعض آنان بر بعض دیگر و بر اجانب برتری دارند «إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا». مگر آنکه میت برای یکی از دوستانش وصیتی بکند، این وصیت قبل الارث باید عمل بشود. بنابراین، آیه شریفه شامل تجهیزات میت (مانند غسل و تکفین و نماز و دفن نمی شود). بنابراین، دلیل لفظی برای کلام مشهور نداریم که فرموده اند (زوج اولی بزوجه من جمیع الاقرب ثم المالک ثم طبقات الارحام ...).

لکن اولویت زوج از دیگران و اولویت ارحام و... با اینکه دلیل لفظی ندارد، ولی متسالم علیه می باشد و سیره عملیه بین متشرعه بر همین منوال بوده است، فقط در اولویت اختلاف است که واجبه است یا مستحبه و مرحوم مقدس اردبیلی و برخی دیگر قائل شده اند که اولویت زوج نسبت به دیگران در امر تجهیز زوجه اش استحبابیه است.

در سیره عقلاییه معمولاً «معزی» و «مسلی» که مورد تسلیت و تعزیت قرار می گیرد، امور تجهیز را عهده دار می شود و دیگران نباید مزاحم اولیای میت شوند.

مسألة ۴: إذا كان للمیت أم و أولاد ذکور فالأم أولى لكن الأحوط الاستیذان من الأولاد أيضاً.

در روایات آمده بود:

در مرسله صدوق آمده است: «يُغَسَّلُ الْمَيِّتَ أَوْلَى النَّاسِ بِهِ أَوْ مَنْ يَأْمُرُهُ الْوَلِيُّ»

^۱. التهذیب، ج ۳، ص ۲۰۵.

^۲. احزاب / ۶.

بِذَلِكَ».

«يُصَلِّي عَلَى الْجَنَازَةِ أَوْلَى النَّاسِ بِهَا أَوْ يَأْمُرُ مَنْ يُحِبُّ»^۱.

مراد از این گونه روایت، اولویت عرفیه است نه اولویت در ارث، ممکن است میت دختر داشته باشد و برادر یا مادر داشته باشد و برادر، معلوم است با وجود طبقه اولی در ارث (مانند پدر و مادر و اولاد) نوبت به طبقه دوم (یعنی برادر و جد و... نمی رسد) اما در عرف اولویت در تجهیز میت و... برادر است نه مادر و نه دختر.

و همچنین اگر میت پدر دارد و پسر با اینکه هر دو وارث هستند در یک عرض، لکن ولایت از پدر است نه فرزند.

و کذا لک اگر جد و برادر دارد، با اینکه در ارث در عرض یکدیگرند (در طبقه دوم هستند) لکن ولایت از جد است.

تقديم الجد على الاب في نكاح البنت

چنان که در نشان و اختلاف بین جد و پدر در امر ازدواج دختر، فقها فرموده‌اند (در کتاب نکاح) جد اولی است. یک دامادی است که پدر با دامادی او موافق است و جد موافق نیست، جد اولویت دارد و مقدم است.

خلاصه، در این گونه مسائل، اولویت عرفی مقدم است. بنابراین، فرمایش مرحوم سید که می فرماید: (... فالام اولی) مخدوش است.

نظر صاحب الجواهر في ولاية الفقيه

و اذا لم يكن للميت وارث او كان و م يمكن الوصول اليه؛ آیا لازم است استیذان از حاکم شرعی در تجهیز میت؟

الجواب: اگر امام معصوم عَلَيْهِ السَّلَام حضور دارد که امر به دست اوست و الا در رابطه با حاکم، شرع و حوادث واقعه و رجوع الی الحاکم الشرعی در حوادث.

^۱. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۱۱۴، باب ۲۶ من ابواب صلاة الجنابة.

روایات و ادله مختلف است و این سلسله روایات باید بررسی شود. صاحب تنقیح می فرماید: «ما ذكرناه في بحث الاجتهاد و التقليد و المكاسب من عدم ثبوت الولاية للحاكم في زمان الغيبة، لضعف الأخبار المستدل بها على ذلك»^۱. ولكن نقل شده كه صاحب جواهر و كاشف الغطاء به ولایت فقیه قائل بوده‌اند و فرموده‌اند؛ عدالت او مانع استیذان می شود (من كان من العلماء ... مخالفاً لهواه). اما مرحوم شیخ در کتاب بیع در اولیا، تصرف در اموال می فرماید: گرچه در روایات آمده كه «العلماء ورثة الأنبياء» و «العلماء أمناء الرسل» و «مجارى الأمور بيد العلماء بالله الامناء على حلاله و حرامه، و علماء أمّتي كأنبیاء بنی اسرائیل لكنّ الإنصاف بعد ملاحظة سياقتها أو صدرها أو ذيلها يقتضي الجزم بأنّها في مقام بيان وظيفتهم من حيث الأحكام الشرعية، لا كونهم كالنبيّ و الأئمة صلوات الله عليهم في كونهم أولى بالناس في أموالهم، ... و بالجملة فأقامه الدليل على وجوب إطاعة الفقيه كالإمام إلا ما خرج بالدليل دونه خرط القتاد»^۲.

اما در رابطه به امور حسيه (امور قريبه) كه معمولاً به رئيس مراجعه می شود، مانند اموال قُصْر و غُيب می فرماید: ظاهر روایت: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و أنا حجة الله». آن است كه در این گونه امور باید به فقیه جامع الشرائط مراجعه كرد و بعيد است، مراد فقط مسائل شرعيه باشد.^۳

صحة وصية الميت في تجهيزه الي غير الولي

مسألة ۷. إذا أوصى الميت في تجهيزه إلى غير الولي ذكر بعضهم عدم نفوذها إلا بإجازة الولي لكن الأقوى صحتها و وجوب العمل بها و الأحوط إذنهما معاً و لا

۱. التنقيح، ج ۸، ص ۲۹۸.

۲. المكاسب، ص ۱۵۴، الطبع القديم.

۳. همان.

يجب قبول الوصية على ذلك الغير و إن كان أحوط.

اگر میت در وصیت خود غیر ولی خود را معین نمود، ظاهر آن است که وصیت مقدم است؛ زیرا تبدیل وصیت گناه است و تغییر آن جایز نیست، اگر مدرک ولایت سیره باشد، قدر متیقن از ولایت آن است که وصیتی در کار نباشد و اگر مدرک ولایت اخبار باشد، دلالت ندارد که ولی حتی از خود میت مقدم است، مثلاً اگر در وصیت مدفن خود را معین نمود، آیا جایز است که ولی آن را تغییر دهد.

درس سیصد و بیست و سوم

بسم الله الرحمن الرحيم

اذن الحاکم

مسألة ۵. إذا لم يكن في بعض المراتب إلا الصبي أو المجنون أو الغائب فالأحوط الجمع بين إذن الحاکم و المرتبة المتأخرة لكن انتقال الولاية إلى المرتبة المتأخرة لا يخلو عن قوة و إذا كان للصبي ولي فالأحوط الاستيذان منه أيضاً.

اگر ولی میت صبی یا مجنون یا غایب بود، احوط آن است که از حاکم شرع و مرتبه متأخره (مانند برادر و جد میت و اگر نبود، اعمام و احوال میت اذن بگیرد)، آیا ولی فقیه در این گونه موارد مرجع است و باید به او مراجعه شود.

در امور حسیه (امور قریبه) باید به او مراجعه نمود، اموری که باید محقق بشود و اگر محقق نشود، ضربه و ضرر به فرد یا جامعه وارد می شود، مانند تصرف در اموال غیب و قُصر، لکن در غیر امور حسیه مورد اختلاف است.

ولاية الفقيه

برای اثبات این مدعا به اموری استدلال شده است:

۱. روایات مانند توقیع شریف که در کمال الدین و کتاب غیبة شیخ و احتجاج طبرسی آمده: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ»^۱.

و قوله عليه السلام: «مجاري الأمور بيد العلماء بالله الامناء على حلاله و حرامه»^۱.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰، باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی.

و قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «العلماء أمناء الرسل»^۲.

و قوله عَلَيْهِ السَّلَامُ: «اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ خُلَفَاؤُكَ قَالَ الَّذِينَ يَأْتُونَ مِنْ بَعْدِي يَرَوُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي»^۳.

الجواب: در جای خود ثابت شده که روایات قاصرة السند یا قاصرة الدلالة هستند و اخبار معتبره فقط (فتوا و قضاوت را) برای فقیه ثابت می کند.

ولایة الفقیه و امور حسبیه

۲. شارع مقدس، فقیه جامع الشرائط را قاضی و حاکم قرار داده در مقبوله عمر بن حنظله آمده است که امام عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا»^۴ و صحیحه ابی خدیجه قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: «فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ قَاضِيًا»^۵.

اطلاق این روایات دلالت دارد که نیرو و قدرت و اختیارات قاضیان و حاکمان به رواة احادیث و فقیهان داده شده است، ایضاً و یکی از آن اختیارات نصب قیم و نصب ولی برای قُصر (افرادی مانند یتیم و سفیه و مجنون و...) است و نصب متولی برای اوقاف و حکم به هلال ما، و غیرها خلاصه ولایت از شئون قضاوت است و چون قضاوت بر مجتهدین واگذار شده، پس مجتهدین در زمان غیبت، ولایت دارند.

امور حسبیه

و فيه اشکال: این روایات دلالت ندارد که راوی (فقیه) می تواند (نصب قیم کند) و می تواند به ثبوت الهلال (حکم کند و... . بله، مترافعان می توانند نزد او طرح دعوا کنند تا او

۱. تحف العقول، ص ۱۷۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۹، باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی.

۳. مسدرك الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۳۰، باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۶، باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی.

۵. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۹، باب ۱۱ من ابواب صفات القاضی.

(فقیه) فصل خصومت نمایند؛ چون شارع (فقیه را) قاضی قرار داده، حکم او را نافذ قرار داده است در مراعات.

۳. در امور حسبیه که تعطیل آنها در جامعه جایز نیست (تصرف در اموال غُیب و قُصر) قهراً فقیه ولایت دارد، در امور قُریبه که چاره‌ای از تحقق آنها در خارج نیست، پس کشف می‌شود که در عصر غیبت، فقیه می‌تواند در اموال تصرف کند و فی الجمله ولایت او ثابت می‌شود.

الجواب: امور حسبیه دلالت ندارد که فقیه ولایت مطلقه دارد در غیر ضرورت. بله، در اموری که اگر فقیه دخالت نکند فساد ایجاد می‌شود، مانند مال یتیم و ضعیف، می‌تواند خودش یا وکیلش تصرف کند، با توجه به اینکه با فوت موکل، وکالت از بین می‌رود.

مسألة ۱۰. إذا ادعی شخص کونه ولیاً أو مأذوناً من قبله أو وصیاً فالظاهر جواز الاكتفاء بقوله ما لم يعارضه غيره و إلا احتاج إلى البينة و مع عدمها لا بد من الاحتياط.

اگر کسی مدعی ولایت یا مدعی اذن شد، از جانب میت، یا مدعی وصایت شد، ظاهراً می‌توان به قول او اکتفا نمود، اگر قولش مفید اطمینان باشد، اما اگر معارض داشت، باید بینه اقامه کند و اگر بینه نداشت، باید احتیاط نمود؛ زیرا مقتضی علم اجمالی بیان آنها، احتیاط است.

اکراه بر تغسیل و الصلوة علی المیت

مسألة ۱۱. إذا أکره الولي أو غيره شخصاً علی التغسیل أو الصلاة علی المیت فالظاهر صحة العمل إذا حصل منه قصد القرابة لأنه أيضاً مکلف کالمکره.

اگر شخصی را بر تغسیل میت یا صلوة بر میت اکراه کردند؛ مرحوم سید می‌فرماید: ظاهراً عملش صحیح است، اگر قصد قربت کرده باشد؛ زیرا (تغسیل و صلوة واجب کفایی است) و شخص مکره (بافتح) نیز مکلف بوده.

ان قلت: حدیث رفع می فرماید: رفع ما استکرها علیہ.

قلت: در مواردی که امتنانی باشد، مانند بیع، نکاح و طلاق و... صحیح است، ولی در مانحن فیه اگر گفته شد غسل یا نماز باطل است، خلاف امتنان می باشد و همچنین اگر پدر فرزند خود را مثلاً بر صلوة اکراه کرد، نمی توان گفت نمازش باطل است.

مسألة ۱۱. إذا أكره الولي أو غيره شخصاً على التمسيل أو الصلاة على الميت.

و قصد قربت گاهی با دو اسمی دیگر جمع می شود، مانند کسی که روزه گرفته، قربة الی الله و در عین حال از مردم نیز خجالت می کشد، اگر بخواهد چیزی بخورد. به علاوه، دواعی دیگر در طول قصد قربت قرار می گیرد، آثار وضعی ترک عبادت را در نظر می گیرد که اگر فرضاً نماز نخواند ضرری بر خودش یا اهل و عیالش وارد می شود.

قصد قربت الی الله فقط (بدون دواعی دیگر) از معصومین علیهم السلام امکان دارد، نظیر مسئله مانحن فیه، عبادات استیجاری است، چون قضا و عبادت از میت امر ندبی و استحبابی دارد و اجیر به واسطه اجاره امر وجوبی دارد، دو امر در طول یکدیگر قرار دارد: امر اجاره و امر غیر قربی است، لازم نیست قصد قربت کند.

اما امر استحبابی، قضا عبادت از برای میت امر قربی است که باید قصد قربت کند و مانعة الجمع نیست.

درس سیصد و بیست و چهارم

بسم الله الرحمن الرحيم

فی تغسیل المیت

یجب کفایة تغسیل کل مسلم سواء کان اثنی عشریا أو غیره لکن یجب أن یکون بطریق مذهب الاثنی عشری و لا یجوز تغسیل الکافر و تکفینه و دفنه بجمیع أقسامه من الکتابی و المشرک و الحربی و الغالی و الناصبی و الخارجی و المرتد الفطری و الملی إذا مات بلا توبة

غسل میت مسلمانان واجب است، گرچه دوازده امامی نباشد، لکن باید به طریق مذهب اثنی عشری آنان مسلمان را غسل دهند، ولکن کافر جایز نیست غسل دهند، چه کافر کتابی باشد و چه مشرک، چه حربی باشد و چه غلو کننده و ناصبی (که با اهل بیت علیهم السلام دشمن است) که برخی از فقها آن را نجس و برخی آنان پاک می دانند، چون دو دسته از روایات مختلفه درباره کتابی وارد شده و روایاتی که دلالت بر نجاست کتابی دارد ترجیح دارند، چون مخالف با عامه می باشند.

مرتد ملی و فطری

و چه مرتد فطری (که از فطرت اسلام خارج شده بوده کافر گشته) و چه مرتد ملی (که از ابتدا کافر بوده، مسلمان شده سپس کافر شده).

خداوند در سوره توبه می فرماید: «وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ»^۱ و بر هیچ یک از ایشان، چون مُرد

۱. توبه / ۸۴

نماز بگذار و بر قبر (گور) او حاضر مشو، اتیان به خداوند و پیامبرش ﷺ کفر ورزیده‌اند و تا فرمان مرده‌اند.

صاحب مجمع البیان می‌فرماید: در روایت وارد شده که پیامبر ﷺ بر پیکر منافقان نماز می‌خواند و بر سر قبرشان می‌ایستاد و دعا می‌کرد، برای او، خداند او را از این کار نهی کرد. ضمناً از آیه استفاده می‌شود که ایستادن کنار قبر برای دعا للمیت عبادة مشروعه است.^۱ «و فی هذه الآیة دلالة علی ان القیام علی القبر للدعاء عبادة مشروعة» پس چطور عامه می‌گویند شرک است.

کنار قبر آنان (کفار و منافقان) نیست و دعا نخوان^۲

آیه شریفه گرچه در رابطه با نماز میت وارد شده که بر منافقان نماز مخوان، الا اینکه مناسبت حکم و موضوع ایجاب می‌کند این عدم جواز نماز بر قبر آنها به خاطر کفر آنها می‌باشد و احکامی که بر میت مسلمان مترتب می‌شود بر اموات کفار و اموات منافقیان وارد نمی‌شود.

دلیل دیگر بر عدم جواز تغسیل کافر آن است که تغسیل میت برای تنظیف و احترام میت است و کافر چون نجس است قابل نظافت نیست و احترامی ندارد، به علاوه، سیره قطعیه متصل به زمان معصوم ﷺ موجود است در بین مسلمانان بر عدم تغسیل کافر.

غسل دادن میت مسلمان واجب است

اما غسل دادن میت مسلمان اثنی عشریه باشد یا نباشد ... به چند وجه استدلال شده است:
۱. سیره عملیه در منظر ائمه معصومین ﷺ اهل خلاف را غسل می‌دادند و ائمه چیزی نمی‌فرمودند. عده‌ای از اصحاب امام امیرالمؤمنین ﷺ اهل خلاف بودند او خلیفه سوم یا چهارم می‌دانستند و اگر یکی از آنان می‌مرد او را غسل می‌دادند و امام ﷺ آنان را نهی

۱. مجمع البیان، ج ۵، ص ۸۸

۲. توبه/ ۸۴

نمی‌کرد و اگر جواز غسل آنان ثابت شود وجوبش ثابت می‌شود؛ زیرا به واسطه جواز، اسلام آنان ثابت می‌شود و مسلم را واجب است غسل دادن.

۲. مطلقات روایات، مانند موثقه سماعه: «غُسْلُ الْجَنَابَةِ وَاجِبٌ إِلَيَّ أَنْ قَالَ وَغُسْلُ الْمَيِّتِ وَاجِبٌ»^۱ و اطلاق روایت مسلم و مؤمن را شامل می‌شود.

غسل المیت واجب

جمله امام عَلَيْهِ السَّلَام در موثقه سماعه «غُسْلُ الْمَيِّتِ وَاجِبٌ». اطلاق دارد و مؤمن و مسلم را شامل می‌گردد.

در مضمرة ابی خالد آمده است که «اغْسِلْ كُلَّ الْمَوْتَى الْعَرِيقَ وَ أَكِيلَ السَّبْعِ وَ كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا مَا قَتَلَ بَيْنَ الصَّفِينِ فَإِنْ كَانَ بِهِ رَمَقٌ غُسِّلَ وَ إِلَّا فَلَا»^۲.

جمله (غسل المیت واجب) در موثقه و جمله (اغسل کل الموتی) در مضمرة به منزله جمله شرطیه است (ای اذا مات احد واجب تغسیله).

لکن یجب أن یكون بطریق مذهب الاثنی عشری

باید میت را به طریق شیعه غسل داد، گرچه سنی باشد، ملاک در غسل – مُغْسَلٌ است و چون مُغْسَلٌ شیعه است، باید غسل میت طبق نظر شیعه باشد «لاطلاق الادلة الواردة في كيفية تغسیل المیت».

ربما یقال: قاعدة الزام (الزموهم بما الزموا به انفسهم)^۳. ایجاب می‌کند که میت را (که سنی است) بر طریقه خودشان غسل دهند.

الجواب: قاعدة الزام نسبت به احیاء است، چون میت قابل الزام نیست، قاعدة الزام نسبت به ارث و طلاق درباره افراد زنده است که مثلاً سه طلاق را در مجلس واحد و به

^۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۶۲، باب ۱۴ من ابواب غسل المیت، الطبع القديم.

^۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۶۹۸، باب ۱ من ابواب الجنابه، الطبع القديم.

^۳. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۷۳، باب ۳۰ من ابواب مقدمات الطلاق.

صیغه واحد جایز می دانند، اگر گفت: «انتِ طلاق ثلاثاً» زوجه او مطلقه می شود و دیگر قابل رجوع نیست؛ اینجا قاعده الزام جاری است و می تواند زوجه او را ازدواج کرد و در ارث با وجود طبقه اولی، به طبقه ثانیه (برادر و خواهر) ارث می دهند به قاعده (تعصیب) و... . بنابراین، اگر میت سنی بوده و مُغسَّل شیعی است، باید او را بر طریقه شیعه غسل دهد، مگر تقیه در کار باشد، تقیه عنوانی است ثانوی که سبب تبدیل حکم می شود، یا آنکه مُغسَّل نیز سنی باشد و مین (سنی) را بر طریق خودشان غسل دهد. در این صورت، کفایت می کند؛ زیرا ائمه معصومین علیهم السلام می دیدند که میت سنی را بر طریق خودشان غسل دادند و احیاناً برای آنان اعاده غسل امکان داشت و اعاده یا امر به اعاده نمی کرد.

تغسیل میت کافر جایز نیست

و لا يجوز تغسیل الکافر و تکفینہ و دفنہ بجمیع أقسامه من الکتابی و المشرک و الحربی و الغالی و الناصبی و الخارجی و المرتد الفطری و الملی إذا مات بلا توبه.

موثقه عمار بن موسی: «عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ النَّصْرَانِيِّ يَكُونُ فِي السَّفَرِ وَ هُوَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ فَيَمُوتُ قَالَ لَا يُغَسَّلُهُ مُسْلِمٌ وَلَا كَرَامَةٌ وَلَا يَدْفُنُهُ وَلَا يَقُومُ عَلَى قَبْرِهِ وَإِنْ كَانَ أَبَاهُ».

و يحيى بن عمار: «جَعَفَرُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدِ الْمُحَقِّقِ فِي الْمُعْتَبَرِ نَقَلَ مِنْ شَرْحِ الرَّسَالَةِ لِلسَّيِّدِ الْمُرْتَضَى أَنَّهُ رَوَى فِيهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام النَّهْيَ عَنْ تَغْسِيلِ الْمُسْلِمِ قَرَابَتَهُ الدَّمِيَّ وَالْمُشْرِكَ - وَأَنْ يُكَفَّنَهُ وَيُصَلِّيَ عَلَيْهِ وَيَلُودَ بِهِ»^۱.

از این روایات استفاده می شود که میت کافر را نباید غسل داد و فرقی بین اقسام کافر نیست، حتی مرتد را نیز شامل می شود. البته مرتد (چه ملی و چه فطری) اگر توبه کند، سپس

^۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۰۴، باب ۱۸ من ابواب غسل الميت، الطبع القديم.

بمیرد، حکم مسلمان بر او بار می‌شود، گرچه مرتد فطری، قتل و جدا شدن زوجه‌اش و تقسیم اموالش بین ورثه، به واسطه توبه از بین نمی‌رود.
مرتد ملی آن است که کافر بود، مسلمان شد، سپس کافر گردید.
مرتد ملی، مسلمان بود و کافر شد.

اطفال المسلمین بحکمهم

و أطفال المسلمین بحکمهم و أطفال الکفار بحکمهم و ولد الزنی من المسلم بحکمه و من الکافر بحکمه و المجنون إن وصف الإسلام بعد بلوغه مسلم.

اطفال زیر بلوغ و قبل از تمیز به حکم تبعیت به حکم پدران خود چه مسلمان و چه کافر به دلیل سیره قطعی، ولیکن بعد از تمیز، آنها مستقل هستند، اگر هر دینی را قبول کردند، احکام همان دین بر آنها مترتب می‌شود.

ولد الزنا از مسلمان به حکم مسلمان و از کافر به حکم کافر است، چون ولد الزنا، عرفاً و شرعاً و حقیقتاً ولد است و لذا نمی‌تواند مادر یا خواهر خود را ازدواج کند و پدرش نمی‌تواند با او (اگر دختر است) ازدواج کند، فقط از پدر ارث نمی‌برد. ولیکن اگر مرد احکام بچه مسلمان بر او بار می‌شود.

اطفال الکفار بحکمهم

و مجنون، حکم ماقبل جنونش اگر بالغ بوده، بر او مترتب می‌شود، مسلم مجنون او کافر مجنون و اگر غیر بالغ بوده، تابع پدر و مادرش می‌باشد و اگر طفلی در جنگ اسیر شد، تابع اسیر کننده‌اش می‌باشد، اگر پدر یا مادر یا جد یا جدّه‌اش با او نباشند.

درس سیصد و بیست و پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم

و لقيط دار الإسلام بحكم المسلم و كذا لقيط دار الكفر إن كان فيها مسلم يحتمل تولده منه.

اگر در دارالاسلام میتى را پیدا کردند، به حکم میت مسلمان است، باید او را غسل دهند و... و اگر در دارالکفر پیدا کردند، اگر در آن دارالکفر مسلمان نیز وجود دارد، احتمال دارد این میت نیز از مسلمانان بوده و لذا باید او را غسل دهند و... ملاک در تشخیص دارالاسلام و دارالکفر، عرف است.

صاحب جواهر می فرماید: «انه لا خلاف بين الأصحاب»^۱.
و برخی ادعای اجماع نموده اند، چنان که در مستمسک آمده است.

لقيط دارالاسلام و دارالکفر

و فيه اشكال: ممکن است این اجماع محتمل المدرکیه باشد، پس اجماع تعبدی نیست تا کاشف باشد از قول معصوم علیه السلام. اما تمسک به عموم دلیلی که می فرماید: «يجب تغسيل كل ميت مسلم» برای وجوب تغسیل لقيط، تمسک به عام است در شبهه مصداقیه و جایز نیست و اما تمسک به روایت «الاسلام يعلوا و لا يعلى عليه»^۲.

این روایت درباره این است که اسلام واضح الحجة است، خود به خود علو دارد، هیچ چیز نمی تواند برای دین اسلام علو پیدا بکند و اما در رابطه با لقيط، سخنی و دلالتی ندارد و اما آیه شریفه قرآن «فَطَرَتَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»^۳ مراد از فطرت، فطرت توحید است، نه

۱. جواهر الکلام، ج ۳۸، ص ۱۸۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴، باب ۱ من ابواب موانع الارث.

۳. روم/ ۳۰.

فطرت اسلام و همچنین مراد از روایت «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ»؛ زیرا هر شخصی اگر متوجه خلقت خود بشد، می فهمد که خالق دارد و خودش خالق خود نیست، طبیعت بی شعور هم نمی تواند شعور و عقل دهد، پس مراد فطرت توحید است، نه فطرت اسلام.

اسلام فطری نیست، چون در اسلام نبوت موجود است و نبوت متوقف بر معجزه است در اسلام (توحید، نبوت و معاد) وجود دارد که احتیاج به دلیل و برهان دارد و فطری نیست. بنابراین، دلیل بر اینکه لقیط دار الاسلام باید احکام مسلمان بر آن مترتب شود و همچنین لقیط دارالکفر، اگر مسلمان در آن زندگی می کند، آن است که حکم شرعی بر عنوان (کفر) مترتب شده، مثلاً اسلام فرموده: «الکافر نجس» و اطرف دیگر، دلیل می گوید: «يجب تغسيل كل ميت الا الکافر» و استصحاب عدم اسلام، نمی تواند کفر را (که امر وجودی است) ثابت کند؛ زیرا کفر به معنای عدم الاتصاف بالاسلام نیست، بلکه به معنای اتصاف به عدم الاسلام است.

نسبت اسلام و کفر، عدم و ملکه است

مانند عمی و بصر، نسبت بین اسلام و کفر، عدم و ملکه است، عمی، عدم البصر با استصحاب عدم البصر ثابت نمی شود و لذا در موارد شک در کفر و اسلام شخصی نمی توانیم با استصحاب عدم اتصاف بالکفر، کفر او را ثابت کنیم؛ زیرا کفر اتصاف به عدم الاسلام است. در مانحن فیه (لقیط) استصحاب می کنیم عدم اتصاف لقیط را به کفر و ادله وجوب تغسیل کل میت شامل همین مورد می شود. بنابراین، لقیط در دارالاسلام یا دارالکفر با وجود احتمال وجود مسلم، در آن دارالکفر، باید تغسیل بشود به دلیل اطلاقات. مضاف بر اینکه باید استصحاب عدم التقصیر او الی کفر را بر استصحاب عدم ازلی جاری کنیم.

ان السقط اذا تم له اربعة غسل

و لا فرق في وجوب تغسيل المسلم بين الصغير و الكبير حتى السقط إذا تمَّ له أربعة أشهر.

بچه‌ای که از رحم مادر سقط می‌شود، اگر چهار ماهه باشد، باید غسل داده شود.
 موثقه سماعه: «عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ زُرْعَةَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ السَّقَطِ إِذَا اسْتَوَتْ خَلْقَتُهُ يَجِبُ عَلَيْهِ الْغُسْلُ وَاللَّحْدُ وَالْكَفْنُ قَالَ نَعَمْ كُلُّ ذَلِكَ يَجِبُ عَلَيْهِ إِذَا اسْتَوَى»^۱.

از این روایت استفاده می‌شود که مدار و میزان برای تغسیل و تکفین استواء است، مراد از استواء، تمامیت ولد است به حسب صورت و خلقت. ممکن است قبل از چهار ماهگی یا بعد از چهار ماهگی استواء حاصل شده باشد. بنابراین، ملاک و میزان، استواء خلقت است، گرچه در روایت زراره آمده: «أَنَّ السَّقَطَ إِذَا تَمَّ لَهُ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ غُسِّلَ»، ولیکن این روایت به خاطر حسین بن موسی سنداً ضعیف است.

در جواهر می‌فرماید: «انه لم أجد فيه خلافاً بين الأصحاب، بل في الخلاف الإجماع عليه، و في كشف اللثام لا تعرف خلافاً الامت العامة»^۲.

عدم وجوب الصلاة على الطفل الميت

و يجب تكفينه و دفنه على المتعارف - لكن لا يجب الصلاة عليه بل لا يستحب أيضاً

مستفاد از موثقه سماعه و غیر آن، آن است که اگر طفل در رحم به چهار ماهگی یا استواء رسیده و ساقط شد، باید غسل داده شود و کفن و دفن شود، لکن نماز واجب (بلکه جایز) نیست، مگر به شش سالگی برسد.

البته از محقق و علامه نقل شده که فرموده‌اند: در خرقة (پارچه‌ای) پیچیده شود و دفن گردد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۰۱، باب ۱۲ من ابواب غسل الميت.

۲. جواهر الکلام، ج ۴، ص ۱۱۰.

اشکال به این دو بزرگوار آن است که روایات باب می فرماید: اگر سقط قبل از چهار ماهگی باشد، غسلو کفن لازم نیست.

در فقه الرضوی وارد شده: «وَ إِذَا اسْقَطَتِ الْمَرْأَةُ وَ كَانَ السَّقْطُ تَامًا غُسْلٌ وَ حُنْطٌ وَ كُفْنٌ وَ دُفْنٌ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ تَامًا فَلَا غُسْلَ عَلَيْهِ وَ يَدْفَنُ بِدَمِهِ»^۱

و مکاتبه محمد بن فضیل: «عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُضِيلِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُهُ عَنِ السَّقْطِ كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ فَكَتَبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيَّ أَنَّ السَّقْطَ يَدْفَنُ بِدَمِهِ فِي مَوْضِعِهِ»^۲.

البته به جهت جمع بین روایات، این روایت بر قبل از چهار ماهگی حمل می شود. لکن لا يجب الصلاة عليه بل لا يستحب أيضا و إذا كان للسقط أقل من أربعة أشهر لا يجب غسله بل يلف في خرقة و يدفن.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ فِي حَدِيثٍ أَنَّ ابْنَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطِيمًا دَرَجَ فَمَاتَ فَخَرَجَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَلَيْهِ جَبَّةٌ خَزٌّ صَفْرَاءٌ وَ عِمَامَةٌ خَزٌّ صَفْرَاءٌ وَ مِطْرَفٌ خَزٌّ أَصْفَرٌ إِلَى أَنْ قَالَ فَصَلَّى عَلَيْهِ فَكَبَّرَ عَلَيْهِ أَرْبَعًا ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فِدْفِنَ ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِي فَتَنَحَّى بِي ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ يُصَلَّى عَلَى الْأَطْفَالِ إِنَّمَا كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْمُرُ بِهِمْ فَيَدْفِنُونَ مِنْ وَرَاءِ وَ لَا يُصَلِّي عَلَيْهِمْ وَ إِنَّمَا صَلَّيْتُ عَلَيْهِ مِنْ أَجْلِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ كَرَاهِيَةً أَنْ يَقُولُوا لَا يُصَلُّونَ عَلَى أَطْفَالِهِمْ»^۳.

استفاده می شود نماز بر طفل نه واجب است و نه مستحب؛ زیرا اگر مستحب بود، چرا فرمود: «لاجل اهل المدينة» از جهت فراری از زبان مردم مدینه.

^۱. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۷۵، باب ۱۲ من ابواب غسل الميت.

^۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۰۲، باب ۱۲ من ابواب غسل الميت.

^۳. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۹۸، باب ۱۵ من ابواب صلاة الجنابة.

درس سیصد و بیست و ششم

بسم الله الرحمن الرحيم

يجب في الغسل نية القربة على نحو ما مر في الوضوء و الأقوى كفاية نية واحدة للأغسال الثلاثة و إن كان الأحوط تجديدها عند كل غسل.

در غسل میت، مغسل باید نیت قربت کند، قال الله الحكيم: «وَمَا أَمْرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ»^۱.

«وَقَدْ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَلِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى»^۲.

«و قد روي عنهم عليهم السلام: أَنْ غُسَلَ الْمَيِّتَ كَغُسْلِ الْجَنَابَةِ»^۳.

و در غسل جنابت، قصد قربت شرط است و ظاهر شبهه آن است که در جزء و شرط، غسل میت، مانند غسل جنابت است.

نية القربة في تغسيل الميت

البته در مسئله قصد قربت اختلاف است، اگر به معنای قصد الامر و قصد الامتثال باشد (عقلی است) نه شرعی؛ زیرا محال است در متعلق امر، اخذ شده باشد، مستلزم دور است، امر توقف دارد بر قصد الامر و قصد الامر هم توقف دارد بر امر تا امر نباشد، چگونه قصد الامر محقق شود، ما يكون متأخراً كيف يكون متقدماً.

صاحب کفایه می فرماید: عقل حاکم است به قصد قربت. مرحوم شیخ می فرماید: قصد القربة به واسطه اجماع و آیات استفاده می شود.^۱

^۱. البينه/ ۵.

^۲. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۶، باب ۵ من ابواب مقدمة العبادات.

^۳. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۸۶، باب ۳ من ابواب غسل الميت.

بر مبنای صاحب کفایه که اعتبار قصد قربت عقلی است. در (غسل میت کغسل الجنابه) استفاده نمی‌شود که غسل میت قصد قربت لازم دارد، مگر دلیل مخصوص برسد، فرض آن است که غسل جنابت، قصد قربتش به دلیل عقل است، آیا غسل میت هم، چنین است؟!

ادله اعتبار النية القربة في تغسيل الميت

استدلال به آیه شریفه «وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ».^۲

برای اعتبار قصد قربت مخدوش است؛ زیرا آیه شریفه در رابطه با بت پرستان است که خدا آنان را به بت پرستی یا روح القدس امر نکرده است، هانا! آنان را امر کرده که او را عبادت کنند. ولكن دلالت ندارد که تکالیف متوجه به امم سابقه یا در این شریعت اسلام کلها تعبدی است. خلاصه آیه شریفه در مقام (اعتبار قصد قربت نیست).

و اما استدلال به روایت:

الجواب: این گونه اخبار دلالت دارد که عمل مترتب نمی‌شود بر آن مگر آنچه را نیت

کرده و روح عمل همان نیت است.

مجاهد: اگر خدا رانیت کرد ثواب برای اوست، اگر دنیا را اراده کند، همان امر دنیوی

را دارد و ثوابی ندارد: «عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ

بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ هَذَا عَنْ أَخِيهِ وَ هَذَا عَنْ أَبِيهِ مُوسَى

بْنِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَدِيثٍ قَالَ: إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ

وَ لِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى - فَمَنْ عَزَا ابْتِغَاءَ مَا عِنْدَ اللَّهِ فَقَدْ وُقِعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ -

وَ مَنْ عَزَا يُرِيدُ عَرْضَ الدُّنْيَا - أَوْ نَوَى عِقَالًا لَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا مَا نَوَى».^۳

۱. منتهی الدراییه، ج ۱، ص ۴۶۹.

۲. البینه/ ۵.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۹، باب ۵ من ابواب مقدمة العبادات.

مرجع در موارد شک در شرطیت، برائت است

اگر به آیه و روایات دلیلی بر اعتبار قصد قربت باشد، باید در هر واجبی قصد قربت کرد، مانند غسل ثوب، نفقه بر عیال، رد سلام و... با اینکه اینها قصد قربت ندارد، چون واجبات توصلیه است یا باید به تخصیص اکثر قائل بشویم؛ زیرا اکثر واجبات توصلیه است و تخصیص اکثر مستهجن است به قاعده اشتغال نیز نمی توان استدلال نمود؛ زیرا از موارد شک در شرطیت است و مرجع، برائت است. به علاوه، مقتضی اطلاقات، عدم اعتبار قصد قربت است.

کفایة نية واحدة للأغسال الثلاثة

و الأقوی کفایة نية واحدة للأغسال الثلاثة و إن كان الأحوط تجديدها عند كل غسل.

مرحوم سید می فرماید: یک نیت برای سه غسل میت (با آب سدر، کافور و قراح) کافی است.

شاید نظرشان این باشد که سه غسل یک عمل واحد است؛ زیرا یک امر وارد شده به سه غسل. پس یک نیت کافی است. البته اگر نیت اخطار بالقلب باشد، جای این نزاع هست، و اما اگر نیت عبارت باشد از عمل به داعی الهی، یعنی مضاف به خدا، پس باید عمل تا آخر مضاف به خدا باشد، فرقی نمی کند که یک عمل باشد یا سه عمل، باید مضاف الی الله باشد.

عدم وجوب النية على المعين

و لو اشترك اثنان يجب على كل منهما النية و لو كان أحدهما معينا و الآخر مغسلا و جب على المغسل النية و إن كان الأحوط نية المعين أيضا و لا يلزم اتحاد المغسل فيجوز توزيع الثلاثة على ثلاثة بل يجوز في الغسل الواحد التوزيع مع مراعاة الترتيب و يجب حينئذ النية على كل منهم.

اگر دو نفر در غسل دادن میت شریک باشند، هر دو باید نیت کند، اما معین لازم نیست،

غسل قابل تبعیض است که تقسیم شود بین چند نفر، لکن نماز میت قابل تبعیض نیست؛ زیرا در: «و لما ورد من أن أولها التكبيرة و آخرها التسليمة»^۱.

احکام الاموات اعتبار المماثله

يجب المماثلة بين الغاسل و الميت في الذكورية و الأنوثية فلا يجوز تغسيل الرجل للمرأة و لا العكس و لو كان من فوق اللباس و لم يلزم لمس أو نظر إلا في موارد.

مماثلت بين غاسل و ميت لازم است:

در صحیحہ حلبی آمده است از امام صادق علیه السلام: «مَحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنِ الْمَرْأَةِ تَمُوتُ فِي السَّفَرِ - وَ لَيْسَ مَعَهَا ذُو مَحْرَمٍ وَ لَا نِسَاءً - قَالَ تُدْفَنُ كَمَا هِيَ بِثِيَابِهَا - وَ عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ وَ لَيْسَ مَعَهُ إِلَّا النِّسَاءُ - لَيْسَ مَعَهُنَّ رِجَالٌ قَالَ يُدْفَنُ كَمَا هُوَ بِثِيَابِهِ»^۲.

و صحیحہ ابن ابی یعفور: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْفُورٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ فِي السَّفَرِ - مَعَ النِّسَاءِ لَيْسَ مَعَهُنَّ رِجُلٌ كَيْفَ يَصْنَعْنَ بِهِ - قَالَ يَلْفُفْنَهُ لَفًّا فِي ثِيَابِهِ وَ يَدْفِنُهُ وَ لَا يُغَسِّلْنَهُ»^۳.

اعتبار المماثله في تغسيل الميت

أحدها الطفل الذي لا يزيد سنه عن ثلاث سنين فيجوز لكل منهما تغسيل مخالفه و لو مع التجرد و مع وجود المماثل و إن كان الأحوط الاقتصار على صورة فقد المماثل.

۱. وسائل الشيعه، ج ۶، ص ۴۱۵، باب ۱ من ابواب التسليم.

۲. وسائل الشيعه، ج ۲، ص ۵۲۰، باب ۲۱ من ابواب غسل الميت.

۳. وسائل الشيعه، ج ۲، ص ۵۲۱، باب ۲۱ من ابواب غسل الميت.

«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ أَبِي النُّمَيْرِ مَوْلَى الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَدَّثَنِي عَنِ الصَّبِيِّ - إِلَى كَمْ تُغَسَّلُ النِّسَاءُ فَقَالَ: إِلَى ثَلَاثِ سِنِينَ»^۱

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَمْرٍو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ السَّابَّاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الصَّبِيِّ تُغَسَّلُ امْرَأَةٌ - قَالَ: إِنَّمَا يُغَسَّلُ الصَّبِيَّانَ النِّسَاءُ - وَعَنِ الصَّبِيَّةِ تَمُوتُ وَلا تُصَابُ امْرَأَةٌ تُغَسَّلُهَا - قَالَ: يُغَسَّلُهَا رَجُلٌ أَوْلَى النَّاسِ بِهَا»^۲

جمله (ولا نصاب امرأة) باید حمل بر اولویت بشود؛ زیرا علما این قید را معتبر ندانسته‌اند.

۱. و ادله اشتراط مماثلت ظهور دارد در رجل و مرأة و این دو لفظ بر دختر و پسر سه

ساله صادق نیست.

۲. علاوه، سیره متشرعه چنین بوده است.

۳. در حال حیات جواز مس و نظر بوده، استصحاب می‌شود. بنابراین، با وجود مماثل نیز

غیر مماثل جایز است مخالف خود را که سه سال بیشتر ندارد، غسل دهد.

۱. و مسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۲۶، باب ۲۳ من ابواب غسل المیت.

۲. و مسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۲۷، باب ۲۳ من ابواب غسل المیت.

درس سيصد و بيست و هفتم

بسم الله الرحمن الرحيم

احكام الاموات في اعتبار المماثلة

يجب المماثلة بين الغاسل و الميت في الذكورية و الأنوثة فلا يجوز تغسيل الرجل للمرأة و لا العكس و لو كان من فوق اللباس و لم يلزم لمس أو نظر إلا في موارد.

أحدها الطفل الذي لا يزيد سنه عن ثلاث سنين فيجوز لكل منهما تغسيل مخالفه و لو مع التجرد و مع وجود المماثل و إن كان الأحوط الاقتصار على صورة فقد المماثل.

الثاني الزوج و الزوجة فيجوز لكل منهما تغسيل الآخر و لو مع وجود المماثل و مع التجرد- و إن كان الأحوط الاقتصار على صورة فقد المماثل و كونه من وراء الثياب.

مرحوم سيد فرمود: در تغسيل ميت، مماثلت بين غاسل و ميت در مرد و زن بودن واجب است، مگر در چند مورد:

مورد اول: طفل سه ساله دختر یا پسر که بحث آن را خوانديم.
مورد دوم: زن و شوهر می توانند هر کدام دیگری را که از دنیا رفته غسل میدهد، گرچه مماثل وجود داشته باشد. البته احتیاط آن است که با نبود مماثل، همسر خود را غسل دهد.

روایات متعارضه

در رابطه با تغسيل، هر کدام از زن و شوهر، همسر میت خود را دو دسته از روایات

رسیده:

یک دسته تجویز می کند حتی با وجود مماثل. دسته دیگر، منع می کند الا با اضطرار. اما دسته اولی؛ منها: صحیحہ عبد الله بن سنان: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الرَّجُلِ أَوْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى امْرَأَتِهِ حِينَ تَمُوتُ - أَوْ يُغَسِّلَهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا مَنْ يُغَسِّلُهَا - وَعَنِ الْمَرْأَةِ هَلْ تَنْظُرُ إِلَى مِثْلِ ذَلِكَ - مِنْ زَوْجِهَا حِينَ يَمُوتُ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ - إِنْمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ أَهْلُ الْمَرْأَةِ - كَرَاهِيَةَ «٦» أَنْ يَنْظُرَ زَوْجُهَا إِلَى شَيْءٍ يَكْرَهُونَهُ مِنْهَا»^١.

«و ورود في بعضها إنَّ الزَّوْجَ أَحَقُّ بِامْرَأَتِهِ حَتَّى يَضَعَهَا فِي قَبْرِهَا»^٢.

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُغَسَّلُ الزَّوْجُ امْرَأَتَهُ فِي السَّفَرِ - وَالْمَرْأَةُ زَوْجَهَا فِي السَّفَرِ إِذَا لَمْ يَكُنْ مَعَهُمْ رَجُلٌ»^٣.

روایت دوم حمل بر تقیه شده؛ زیرا بعض عامه چنین فتوایی دارند، چنان که ابن قدامه در

معنی گفته است.^٤

قید ضرورت برای جواز تغسیل الزوج زوجته

یمكن ان يقال که از روایت مفضل بن عمر استفاده می شود که شوهر نمی تواند

زوجه خود را که از دنیا رفته غسل دهد، مگر در حال ضرورت.

«عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَيْسَى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ

^١. وسائل الشیعه، ج ٢، ص ٥٢٨، باب ٢٤ من ابواب غسل الميت.

^٢. وسائل الشیعه، ج ٢، ص ٥٣٠، باب ٢٤ من ابواب غسل الميت.

^٣. وسائل الشیعه، ج ٢، ص ٥٣٣، باب ٢٤ من ابواب غسل الميت.

^٤. معنی، ج ٢، ص ٣٩٤.

قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ غَسَلَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ - قَالَ ذَلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - فَكَأَنَّمَا اسْتَفْظَعْتُ ذَلِكَ مِنْ قَوْلِهِ - فَقَالَ لِي كَأَنَّكَ ضِيقَتْ مِمَّا أَخْبَرْتُكَ - فَقُلْتُ قَدْ كَانَ ذَلِكَ جُعِلَتْ فِدَاكَ - فَقَالَ لَا تَضِيقَنَّ فَإِنَّهَا صِدِّيقَةٌ - لَمْ يَكُنْ يُغَسِّلُهَا إِلَّا صِدِّيقٌ^۱.

تعجب راوی دلیل است که تغسیل زوج، همسر خود را جایز نبوده و گویا امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز جواب داده که بله جایز نیست الا اینکه در مورد حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ چون در بین زنان، صدیقه پیدا نمی شده که فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ را غسل دهد، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ که صدیق است، او را غسل داده است. بنابراین، (با قصد مماثل و در صورت ضرورت) شوهر می تواند همسر خود را غسل دهد نه مطلقاً.

قید ضرورت برای جواز تغسیل الزوج زوجته

الجواب: اینکه راوی گویا تعجب کرده که مناسب شأن امام این نبوده که غسل دهد، او فقط پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را غسل داد، امام عَلَيْهِ السَّلَامُ جواب می دهد که چون فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ صدیقه بوده، امام که صدیق بوده او را غسل داده. تعجب راوی از این جهت نبوده که (غسل دادن شوهر همسر خود را) حرام است و نعوذ بالله امام عَلَيْهِ السَّلَامُ چرا مرتکب حرام شده، بلکه از جهت آن بوده که تغسیل را مناسب شأن امام نمی دانسته.

صورة فقد المماثل و كونه من وراء الثياب

إن كان الأحوط الاقتصار على صورة فقد المماثل و كونه من وراء الثياب.

مرحوم سید می فرماید: اگرچه احوط آن است که با فقد مماثل زن و شوهر می توانند هر کدام را غسل دهد، البته با وجود لباس (حله، پارچه ای که روی بدن میت افتاده، میت مجرد نباشد) آیا تغسیل احدهما للآخر، شرط است که من فوق الثياب باشد.

در روایت عبدالرحمن بن ابی عبدالله آمده است: «حَمِيدٌ بْنُ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ

^۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۳۰، باب ۲۴ من ابواب غسل الميت.

مُحَمَّدُ الْكِنْدِيُّ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ عَنْ أَبَانَ بْنِ عَثْمَانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَمُوتُ وَ لَيْسَ عِنْدَهُ مَنْ يُغَسِّلُهُ إِلَّا النِّسَاءُ هَلْ تُغَسِّلُهُ النِّسَاءُ فَقَالَ تُغَسِّلُهُ امْرَأَتُهُ أَوْ ذَاتُ مَحْرَمِهِ وَ تَصَبُّ عَلَيْهِ النِّسَاءُ الْمَاءَ صَبًّا مِنْ فَوْقِ الثِّيَابِ»^۱.

این قید (من فوق الثياب) محتمل است به هر دو جمله (تغسله امرائه و ذات محرم) برگردد و محتمل است به (ذات محرم) فقط برگردد و لذا مرحوم سید احتیاط نموده و فرموده بهتر است فوق الثياب باشد.

نهی مولوی او ارشادی

اما تغسیل زوج، زوجه میتة خود را

در صحیحہ حلبی آمده: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يُغَسِّلُ امْرَأَتَهُ قَالَ نَعَمْ مِنْ وَرَاءِ الثَّوْبِ لَا يَنْظُرُ إِلَى شَعْرِهَا وَلَا إِلَى شَيْءٍ مِنْهَا»^۲.

گرچه در این روایت (من وراء الثوب) آمده، لکن در صحیحہ عبدالله بن سنان، حکمت آن را بیان نموده: «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ أَوْ يَصْلُحُ لَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى امْرَأَتِهِ حِينَ تَمُوتُ أَوْ يُغَسِّلَهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا مَنْ يُغَسِّلُهَا وَ عَنِ الْمَرْأَةِ هَلْ تَنْظُرُ إِلَى مِثْلِ ذَلِكَ مِنْ زَوْجِهَا حِينَ يَمُوتُ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِنْمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ أَهْلُ الْمَرْأَةِ كَرَاهِيَةً أَنْ يَنْظُرَ زَوْجُهَا إِلَى شَيْءٍ يَكْرَهُونَهُ مِنْهَا»^۳.

۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۱۷ باب ۲۰ من ابواب غسل الميت.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۳۲ باب ۲۴ من ابواب غسل الميت.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۲۸ باب ۲۴ من ابواب غسل الميت.

پس امر به تغسیل (فوق الثیاب) از جهت آن است که نگاه به زن در حال ممات سبب کراهت اهل آن زن می شود (لأن المرأة أسوأ منظرًا حين تموت). و لذا اهل آن زوجه راضی نیستند که شوهرش به او نگاه کند. پس شرط تعدی نیست. بنابراین، اگر زوج زوجه خود را (یا بالعکس) مجرداً غسل داد، مانعی ندارد.

جواز النظر الى عورة كل واحد منهما (من الزوج و الزوجه)

و يجوز لكل منهما النظر إلى عورة الآخر و إن كان يكره

آیا جایز است (زوج و زوجه) به عورت همسر مرده خود نگاه کند؟ در صحیحہ ابی الصباح الكنانی آمده است: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ فِي السَّفَرِ فِي أَرْضٍ لَيْسَ مَعَهُ إِلَّا النِّسَاءُ قَالَ يُدْفَنُ وَ لَا يُغَسَّلُ وَ الْمَرْأَةُ تَكُونُ مَعَ الرَّجَالِ بِتِلْكَ الْمَنْزِلَةِ تُدْفَنُ وَ لَا تُغَسَّلُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ زَوْجُهَا مَعَهَا فَإِنْ كَانَ زَوْجُهَا مَعَهَا غَسَلَهَا مِنْ فَوْقِ الدَّرْعِ وَ يَسْكَبُ الْمَاءَ عَلَيْهَا سَكْبًا وَ لَا يَنْظُرُ إِلَى عَوْرَتِهَا وَ تُغَسَّلُ أَمْرَأَتُهُ إِذَا مَاتَ وَ الْمَرْأَةُ (إِنْ مَاتَتْ) لَيْسَتْ بِمَنْزِلَةِ الرَّجُلِ الْمَرْأَةُ أَسْوَأَ مَنْظَرًا إِذَا مَاتَتْ»^۱

ربما يقال: که این جمله (و لا ينظر الى عورتها) نهی است و دلالت بر تحریم دارد.

فانه يقال: که نهی ارشادی است به قرینه ذیل روایت که می فرماید: زن هنگامی که فوت شد، اسوء منظرأ می باشد و اهل آن راضی نیستند که زوج به او نگاه کند، پس نهی ارشاد است به یک موضوع تکوینی.

و روایاتی که در رابطه جواز تغسیل زوجه، زوج خودش را وارد شده تعلیل آورده که آن زن در عده (وفات آن زوج) می باشد، پس علقه زوجیت باقی است. بنابراین، می تواند به عورت شوهر خود نگاه کند و ...

^۱ . وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۱۶، الطبع القدیم، باب ۲۴ من ابواب غسل المیت، حدیث ۱۲.

و لا فرق في الزوجة الدائمة و المنقطعة
و لا فرق في الزوجة بين الحرة و الأمة و الدائمة و المنقطعة بل و المطلقة
الرجعية

روایاتی که درباره جواز تغسیل زوجه وارد شده، زوجه منقطعه را نیز شامل می شود و انصراف به دائمه، مورد ندارد؛ زیرا منشاء انصراف باید غلبه استعمال باشد نه غلبه وجود و مطلقه رجعی در حکم زوجیت است. چون در بعضی روایات آمده است: «أَنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا انْقَضَتْ عِدَّتْهَا فَقَدْ بَانَت»^۱ و مفهوم شرط حجت است. (البته اگر طلاق باین باشد، جایز نیست، تغسیل هر کدام همسر خود را) و مماثلت شرط است بین غاسل و میت. درباره زوج و زوجه (از شرط مماثلت) خارج شده ایم و در طلاق باین در زمان عده هر کدام اجنبی از دیگری هست.

عدم جواز تغسیل بعد عدة الوفاة

اما بعد از عده وفات بعید است، جایز باشد که زوجه، زوج خود را بتواند غسل دهد (اگر مثلاً بدن او در سردخانه بوده و بعد از چهار ماه و ده روز بخواهد او را غسل دهد)؛ زیرا در بعض روایات آمده بود (ما لم تنقض عدتها).

^۱. وسائل الشیعه، ج ۲۲، ص ۲۰۳، باب ۱۵ من ابواب العدد.

درس سیصد و بیست و هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم

تغسیل المحارم

الثالث المحارم بنسب أو رضاع لكن الأحوط بل الأقوى اعتبار فقد المماثل و كونه من وراء الثياب.

سومین موردی که مماثلت در آن شرط نشده است، محارم می‌باشند (مانند خواهر و برادر).

مرحوم شیخ در تهذیب: «سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ إِذَا مَاتَ الرَّجُلُ مَعَ النِّسَاءِ غَسَلْتَهُ امْرَأَتُهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ امْرَأَتُهُ مَعَهُ غَسَلْتَهُ أَوْلَاهُنَّ بِهِ وَ تَلَفُّ عَلَى يَدَيْهَا خِرْقَةٌ»^۱.

و مرتبهٔ زوجه یا متأخر است از مماثل یا مساوی با اوست و اگر زوجه مقدم بر محارم باشد، مماثل نیز مقدم است. در صحیحۂ حلبی آمده از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ: «تُغَسَّلُ امْرَأَتُهُ أَوْ ذَاتُ قَرَابَةٍ»^۲.

بنابراین، زوجه در رتبه محارم است و در نتیجه مماثل مقدم بر محارم می‌باشد.

تغسیل المحارم للمیت

و كونه من وراء الثياب.

^۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۷۰۶، باب ۲۰ من ابواب غسل المیت.

^۲. همان، باب ۲۰، حدیث ۳.

آیا در تغسیل محارم، وراء ثياب شرط است، یا اگر مجرداً او را غسل داد، مانعی ندارد و غسل او صحیح است، ظاهراً آن است که اگر مجرداً او را غسل داد، صحیح است، لکن نگاه بر عورت او حرام است. چنان که در روایت منصور بن حازم آمده است: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ جَمِيعاً عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الرَّجُلِ يَخْرُجُ فِي السَّفَرِ وَ مَعَهُ امْرَأَتُهُ يُغَسِّلُهَا قَالَ نَعَمْ وَ أُمُّهُ وَ أُخْتُهُ وَ نَحْوَ هَذَا يُلْقِي عَلَى عَوْرَتِهَا خِرْقَةً»^۱.

معلوم است اگر بدن میت عاری باشد (به مغسل امر می شود که پارچه ای روی عورت آن زن بیندازد و اگر بدنش پوشیده باشد، امر به القای خرقه به عورت او معنا نداشت) پس معلوم می شود مجرداً مانعی ندارد او را غسل دهد.

و می توان گفت: تغسیل من وراء الثياب واجب شرطی نیست، بلکه مقدمه عدم نظر به عورت میت است ظهور در شرطیت ندارد و لذا اگر مغسل اعمی (کور) باشد یا در شب، میت را غسل می دهد، تغسیل من وراء الثياب، لازم نیست. بنابراین، تغسیل من وراء الثياب واجب شرطی نیست، بلکه واجب نفسی است و اگر مخالفت کرد و بدون ثياب (مجرداً) میت را غسل داد یا به عورت او نگاه کرد، گناه کرده، لکن غسل او باطل نیست.

تغسیل الخنثی

مسألة ۱. الخنثی المشکل إذا لم یکن عمرها أزید من ثلاث سنین فلا إشکال فیها و إلا فإن کان لها محرم أو أمة بناء علی جواز تغسیل الأمة مولاها فکذلك و إلا فالأحوط تغسیل کل من الرجل و المرأة إیابها من وراء الثياب و إن کان لا یبعد الرجوع إلى القرعة.

خنثی از ماده خنث به معنای تکرر و انعطاف است خنث الرجل، حالت زنی به خود گرفت، فهو اخنث، خنث المرثه، به مقتضای طبعش عمل کرد، فهی خنثی.

^۱. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۵۱۶، باب ۲۰ من ابواب غسل میت الطبع الجدید.

و در اصطلاح کسی که آلت مردی و زنی دارد، او را خشی گویند، جمع آن خِناث بر وزن کتاب و خُنْثی، مانند خُبالی آمده، آیا او مذکر است یا مونث (و بگوئیم در واقع حقیقت ثالثه‌ای نیست) کما فی الجواهر، با آنکه او مجمع العنوانین است، هم مذکر است و هم مونث و می‌تواند با زنی ازدواج کند و یا مردی او را ازدواج کند و بچه‌دار بشود، یا ممکن است مینی از خودش در رحم خودش قرار گیرد و حامل شود.

خشی مشکل

در فقه علائمی برای خشی ذکر شده است، اگر از فرج مذکر بول کرد، مرد است و اگر از فرج مونث بول کرد، زن است، اگر از هر دو بول می‌کند از هر کدام بول سبقت بگیرد، آن ملاک خواهد بود، اگر از هر دو بول می‌کند و سبقتی بین آن دو نیست، آنکه متأخراً قطع می‌شود ملاک است.

یکی دیگر از علامات؛ اگر استخوان‌های دو پهلوی او مساوی بود، زن است و اگر مختلف بود مرد است و اگر هیچ کدام از این علائم را نداشت، خشی مشکل است.

در عروة الوثقی آمده: «إن دخل الرجل علی الخشی و الخشی علی الانثی، و جب الغسل علی الخشی دون الرجل و الانثی». در احکام زن و مرد نسبت به او چه باید کرد.

در پوشیدن لباس ابریشمی و طلایی؛ در ستر عورت و وجه و کفین و قدمین در نماز در قرائت، فاتحة الكتاب در صلوة و جهر و اخفات در امامت، صلوة جماعت برای زنها و مردها.

و در لبس مخیط در حال احرام، در استعمال طلا، در بلوغ او که نه سالگی است، مانند دختران یا پانزده سالگی، مانند پسران، در کیفیت ارث «يُوصِيكُمُ اللّٰهُ فِيْ اَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْاُنثٰى»^۱.

نصف ارث رجل و نصف ارث مرثه به او بدهند.

۱. نساء/ ۱۱.

در دیه، اگر کسی او را کشت و ولی او خواست قصاص کند، نصف دیه قاتل را (اگر رجل) بوده، باید به قاتل بدهد و او را بکشد (در صورتی که خنثی زن باشد). و آلت رجولیت او را کسی برید، چه مقدار باید دیه بدهد و اگر کسی اعضای او را قطع کرد، مثلاً انگشتانش را که اگر مرد است، هر انگشتی ده شتر و اگر زن است تا ثلث دیه برابر و از ثلث به بعد نصف می شود، آیا می تواند زینت خود را برای غیر محارم ظاهر کند، آیا مردها با زن ها می توانند به او نگاه کنند و ...

و خنثی غیر مشکل را می توان تغییر جنیست داد (از نظر علم جدید)، چون مثلاً علامت مردی او غلبه دارد، با علامت زنی او غلبه دارد، اما خنثی مشکل را مشکل است.

اگر خنثی بمیرد، آیا می توان گفت، جایز است غاسل او رجل باشد یا مرثه باشد؛ زیرا نگاه هر کدام از رجال و نساء بر خنثی مشکل جایز است. بنابراین، ادله اعتبار مماثلت بین غاسل و میت انصراف دارد به مواردی که نگاه غاسل بر میت حرام باشد و این مورد را شامل نمی شود؛ زیرا مرد یا زن بودن خنثی مشکوک است (پس اصل برائت از حرمت نظر به او جاری است).

و فیه اشکال: ممکن است گفته شود، ملاک در اعتبار وجود مماثل جواز نظر نیست و لذا با وجود مماثل، محارم نمی تواند او را غسل دهند، مماثل مقدم بر محارم است. بنابراین، اعتبار مماثل یک حکم تبعیدی است.

دوران امر بین محذورین

می توان گفت: هر فردی از زن ها و مردها مخیر است در تغسیل خنثی مشکل؛ زیرا دوران امر بین محذورین است، مثلاً زید مخیر است در تغسیل خنثی؛ زیرا اگر خنثی مشکل مرد باشد بر زید واجب است (به وجوب کفایی) او را غسل دهد و اگر زن باشد، حرام است. و در دوران امر بین محذورین، مجرای تخیر است. پس می تواند خنثی را غسل ندهد یا او را غسل دهد به قصد قربت رجاء، چون موافقت قطعی ممکن نیست، عقل هم حکم می کند به موافقت احتمالی (یا تغسیل را ترک کند یا به قصد قربت رجاء انجام دهد). لکن

اگر بدون قصد قربت انجام، مخالفت قطعی انجام داده است؛ زیرا اگر خثی، مماثل غاسل بوده، غسل واجب را (که غسل به قصد قربت است) ترک کرده و اگر غیر مماثل بوده، غیر مماثل را غسل داده که حرام است.

لزوم تغسیل الخثی و عدم جواز النظر الیها

مسئله خثی مشکل و تغسیل او، مانند جنابت مرده است بین دو شخص، مثلاً زید و عمرو، هر کدام علم اجمالی دارد که خودش جنب شده یا دوستش، تکلیف (اغسل) یا متوجه او است یا متوجه دوستش، این علم اجمالی منجز تکلیف نیست، مگر گفته شود در زمان حیات خثی، نظر به او جایز بود؛ زیرا شبهه موضوعیه تحریمیه بود، هنگامی که از دنیا رفت، علم اجمالی دیگری پیدا شد، یعنی «رفع حلیة النظر و وجوب التغسیل»؛ زیرا اگر خثی مماثل غاسل باشد، تغسیل او واجب است و اگر مماثل نباشد، نگاه به او حرام خواهد بود و مقتضی علم اجمالی، لزوم تغسیل خثی و عدم جواز النظر الیها. پس واجب است او را غسل دهد و بر او نگاه نکند.

درس سیصد و بیست و نهم

بسم الله الرحمن الرحيم

قاعدة القرعه

فالأحوط تغسيل كل من الرجل و المرأة إياها من وراء الثياب و إن كان لا يبعد الرجوع إلى القرعة.

مرحوم سید می فرماید: احوط آن است که هر کدام از زن و مرد، خنثی را غسل دهید من وراء الثياب، گرچه رجوع به قاعدة قرعه نیز بعید نیست، نقل شده که مرحوم شیخ رحمته الله قرعه را پسندیده است و فرموده: با قرعه تعیین می شود که خنثی میت مرد است یا زن. مسئله قرعه در قرآن و روایات آمده است؛ اما قرآن در قصه حضرت یونس علیه السلام آمده است «فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ»^۱. پس حضرت یونس علیه السلام بر سرنشینان کشتی قرعه زد و از بیرون افتادگان بود و قرعه به نام او درآمد.

و در قصه سرپرستی از حضرت مریم علیها السلام بین حضرت زکریا علیه السلام و عباد و زهاد گفت و گو شد که چه کسی او را سرپرستی کند، آیا حضرت زکریا علیه السلام که شوهر خاله حضرت مریم علیها السلام بود یا دیگری، آمدند کنار نهر اردن و قلم های خود را به آب انداختند از حضرت زکریا علیه السلام روی آب قرار گرفت و از دیگران به عمق نهر فرو رفت. تا سه نوبت این کار را انجام دادند و در هر سه نوبت قلم حضرت زکریا علیه السلام فوق الماء قرار گرفت: «وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَقلامَهُمْ إِلَيْهِمْ يَكْفُلُ مَرِيمَ». ^۲ تو نزد آنان نبودی آنگاه که قلم های خود را به دریا انداختند که کدام یک آنان سرپرست مریم علیها السلام شود.

۱. صافات / ۱۴۱.

۲. آل عمران / ۴۴.

روايات القرعة

و اما مسئله قرعه در روايات كه برخى گفته اند رواياتش تواتر معنوى دارد فى الفقيه ۳ و التهذيب ۶. «عن محمد بن حكم قال سألت أبا الحسن موسى عليه السلام عن القرعة في أي شيء فقال كل مجهول ففيه القرعة قلت له إن القرعة تخطئ وتصيب قال كل ما حكّم الله به فليس بمخطئ»^۱.

«و عنه عليه السلام أي قضية أعدل من قضية يجال عليها بالسهم إن الله تبارك و تعالى يقول فسامهم فكان من المذحّضين»^۲.

و عن الشيخ الطوسى باسناده عن ابى عبد الله عليه السلام «القرعة سنة»^۳.

و عن الشيخ الطوسى باسناده: «محمد بن الحسن باسناده عن محمد بن أحمد بن يحيى عن محمد بن عيسى عن الرجل عليه السلام أنه سئل عن رجل نظر إلى راع نزا على شاة قال إن عرفها ذبحها و أحرقها و إن لم يعرفها قسمها نصفين أبداً حتى يقع السهم بها فتذبح و تحرق و قد نجت سائرها»^۴.

و فى المستدرک ... «الحسين بن سعيد فى كتاب الزهد عن صفوان بن يحيى عن بعض أصحابه عن أبى عبد الله عليه السلام قال إن الله أوحى إلى موسى أن بعض أصحابك يتم عليك فأحذره فقال يا رب لا أعرفه فأخبرني به حتى أعرفه فقال يا موسى عبت عليه النميمة و تكلفني أن أكون نماماً فقال يا رب و كيف أصنع قال يا موسى فرق أصحابك عشرة عشرة ثم أفرع بينهم فإن السهم يقع على العشرة التي هو فيهم ثم تفرقهم و تفرع بينهم فإن السهم يقع عليه قال فلما رأى الرجل أن السهم تفرع قام

۱. وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۱۸۹، باب ۱۳ من ابواب كيفية الحكم.

۲. همان، ص ۱۹۰.

۳. وسائل الشيعه، ج ۱۸، ص ۱۸۹، باب ۱۳ من ابواب كيفية الحكم.

۴. وسائل الشيعه، ج ۱۶، ص ۳۸۵، باب ۳۰ من ابواب الأطعمة المحرمة الطبع القديم.

فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا صَاحِبُكَ لَا وَاللَّهِ لَا أَعُودُ أَبَدًا.^۱

و از طریق عامه «القرعة لكل امر مشكل؛ القرعة لكل امر مشتبه».

و باید معلوم باشد که قرعه در شبهات حکمیه جاری نمی شود و در شبهات حکمیه، بعد الفحص و الیاس عن الدلیل باید به اصول عملیه مراجعه کرد چه شبهات تحریمی، مانند شرب توتون و چه شبهات وجوبیه، مانند دعاء عند رؤیة الهلال.

قرعه فقط در شبهات موضوعیه مقرون به علم اجمالی جاری می شود.

شبهات موضوعیه که علم اجمالی در آنها منحل نشده باشد به علم تفصیلی و شك بدوی و احتیاط در آنها ممکن یا جایز نباشد، مانند قطع غنم (گله گوسفند) که یک گوسفند موطئه در آنها باشد، و مانند تعارض بیّنات و عدم مرجح بینهما.

القره و الاستخاره

و آیا قرعه اماره است یا اصل، اگر جهت کشف از واقع لحاظ شده باشد، اماره است و اگر وظیفه ای باشد که برای شاک جعل شده بدون نظر داشتن به واقع، اصل است.

و الظاهر من بعض الروایات انها امارة كقول رسول الله ﷺ لعلي عليه السلام: « إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ قَوْمٍ تَنَازَعُوا ثُمَّ فَوَّضُوا أَمْرَهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا خَرَجَ سَهُمُ الْمُحِقِّ ».^۲

و قول امام کاظم علیه السلام در روایت محمد بن حکم بعد از قول راوی که گفته: « كُلُّ مَا حَكَمَ اللَّهُ بِهِ فَلَيْسَ بِمُخْطِئٍ ».^۳

از این گونه روایات استفاده می شد که قرعه غالباً مطابق با واقع است، جهت کشف از واقع ملاحظه شده است، چنان که در استخاره امام علیه السلام فرمود: «ما خاب من استخارة». استخاره از امارات است و ظناً کشف از واقع می باشد.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۷۵، باب ۱۱ من ابواب كيفية الحكم.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۸۸، باب ۱۳ من ابواب كيفية الحكم.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۸۹، باب ۱۳ من ابواب كيفية الحكم.

«کان رسول الله ﷺ إذا أراد سفرا أفرع بين نسائه فأيتهن خرج اسمها خرج بها»^۱ و حضرت عبدالمطلب جد پیامبر اسلام ﷺ نه پسر داشت و شش دختر. نذر کرد، اگر خداوند پسری به او عنایت کرد (که پسرها ده نفر بشوند) یکی از آنان را قربانی کعبه کند، خداوند عبدالله (پدر پیامبر اسلام ﷺ را) به او عنایت کرد، خواست او را قربانی کند، دخترانش مانع شدند، حضرت عبدالمطلب قرعه زد بین ده شتر و عبدالله به نام عبدالله درآمد و شترها را اضافه کرد تا صد شتر، قرعه به نام شترها درآمد، صد شتر قربانی کعبه نمود و دیه کامله صد شتر می باشد «فقال الآن علمت ان ربي قد رضي»^۲.

قرعه درباره ختنی

ابن ادریس در کتاب قضا سرائر فرمود: اگر یک فرزندی به دنیا آمد که (لیس له للرجال و لا للنساء اقرع علیه) نه عورت مردی دارد و نه عورت زن، باید قرعه بزنند، اگر سهم رجال درآمد، در میراث، ارث رجال را می برد و اگر سهم نساء درآمد در میراث، ارث زن ها را می برد؛ زیرا از ائمه علیهم السلام رسیده و به تواتر رسیده که در امر مشکل به قرعه رجوع کنید.^۳ مرحوم شیخ طوسی رحمته الله در مسئله تغسیل ختنی میت فرموده: باید متوسل به قرعه شد و مرحوم سید فرموده: «و ان كان لا یبعد الرجوع الي القرعه».

و فيه اشکال: به کلام ابن ادریس و مرحوم شیخ رحمته الله ممکن است اشکال شود که در مانحن فیه علم اجمالی داریم که با نظریه این ختنی میت حرام است یا غسل دادن او واجب است، اگر مماثل نیست، نظر و لمس او حرام است و مقتضی علم اجمالی آن است که او را غسل دهد بدون نظر و لمس و دستکش به دست ها کند و او را غسل دهد و مقام، مقام مشتبّه نیست تا به قرعه متوسل بشویم، آیا در موارد علم اجمالی، مانند (وجوب در روز جمعه که

۱. بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۳۱۰؛ سفینه البحار، ج ۷، ص ۲۸۹.

۲. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۲۲.

۳. تمهید القواعد شهید ثانی، ص ۲۳۸، المقصد السادس فی التعادل و التراجع.

نمی داند به نماز ظهر تعلق گرفته یا نماز جمعه) می توان قرعه زد؟ و مانند موارد احتیاط بین قصر و اتمام (سر چهار فرسخی بدون آنکه شب بماند) آیا می توان به قرعه متوسل شد و اگر در غنم موطئه مشتبّه در گله گوسفند دستور قرعه آمد به خاطر نص خاص است. بنابراین، فرمایش مرحوم شیخ مخدوش است.

خنثی را باید مرد و زن غسل دهد

ولا یخفی که مقتضی علم اجمالی، غسل دادن خنثی می باشد، با عدم نظر به بدن او، ولیکن باید دو مرتبه او غسل دهند، مرد و زن هر کدام باید او را غسل دهند و غسل او لازم نیست من وراء الثیاب باشد؛ زیرا اگر خنثی مماثل (مغسل) باشد که من وراء الثیاب لازم نیست و اگر مماثل نباشد، غسل باطل است و فرقی در بطلان نیست که من وراء الثیاب باشد یا نباشد، حتی اگر محارم او، او را غسل دادند، باید دو مرتبه باشد، مرد و زن او را غسل دهند؛ زیرا تغسیل محارم مشروط است به عدم مماثل.

و اگر مردی از محارم او را غسل داد، محرز نشده که او مماثل خنثی می باشد، باید او را یک زن از محارم نیز غسل دهد تا تغسیل مماثل محقق شود.

درس سیصد و سی‌ام

بسم الله الرحمن الرحيم

مسألة ۲. إذا كان ميت أو عضو من ميت مشتبها بين الذكر و الأنتى فيغسله كل من الرجل و المرأة من وراء الثياب.

اگر میتی یا عضوی از میت را ندانستند مرد است یا زن، باید آن را مرد و زن از زیر لباس غسل دهد، به خاطر علم اجمالی بین وجوب تغسیل و حرمت نظر به آن، چون اگر مماثل باشد، غسلش واجب و اگر مماثل نباشد، نگاه و لمس آن حرام است. و جمع بین دو طرف علم اجمالی ممکن است، دوران بین محذورین نیست تا جمع آن ممکن نباشد.

اگر مماثل نبود مگر کافر

مسألة ۳. إذا انحصر المماثل في الكافر أو الكافرة من أهل الكتاب أمر المسلم الكتابية أو المسلمة الرجل الكتابي أن يغتسل أولاً و يغسل الميت بعده و الأمر ينوي النية و إن أمكن أن لا يمس الماء و بدن الميت تعین كما أنه لو أمكن التغسیل في الكر أو الجاری تعین و لو وجد المماثل بعد ذلك أعاد و إذا انحصر في المخالف فکذلك لكن لا يحتاج إلى اغتساله قبل التغسیل و هو مقدم على الكتابي على تقدير وجوده

اگر مماثل نبود، مگر کافر یا کافره، مثلاً زنی مسلمان از دنیا رفت و زن غسله نبود، جز زن کافره، مرد مسلمان (که غیر مماثل است) زن کافره را امر کند که غسل کند، آنگاه زن میت را غسل دهد و امر نیت غسل کند (و نیت عامل کافی نیست) و اگر ممکن است دست به آب و بدن میت نزند و اگر می‌تواند، میت را در آب کر و جاری غسل دهد و اگر بعد مماثل پیدا شد، غسل را اعاده کند و همچنین اگر مماثل سنی است، باید شیعه او را امر کند که نحوه غسل چگونه است.

مرحوم شیخ به سند خود از عمار بن موسی: «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنِ الْمُفِيدِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثٍ قَالَ قُلْتُ فَإِنْ مَاتَ رَجُلٌ مُسْلِمٌ - وَ لَيْسَ مَعَهُ رَجُلٌ مُسْلِمٌ - وَ لَا امْرَأَةٌ مُسْلِمَةٌ مِنْ ذَوِي قَرَابَتِهِ وَ مَعَهُ رِجَالٌ نَصَارَى - وَ نِسَاءٌ مُسْلِمَاتٌ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُنَّ قَرَابَةٌ قَالَ يَغْتَسِلُ النَّصَارَى ثُمَّ يَغْسِلُونَهُ فَقَدْ اضْطُرَّ وَ عَنِ الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ تَمُوتُ وَ لَيْسَ مَعَهَا امْرَأَةٌ مُسْلِمَةٌ - وَ لَا رَجُلٌ مُسْلِمٌ مِنْ ذَوِي قَرَابَتِهَا وَ مَعَهَا نَصْرَانِيَّةٌ وَ رِجَالٌ مُسْلِمُونَ - قَالَ تَغْتَسِلُ النَّصْرَانِيَّةُ ثُمَّ تَغْسِلُهَا^١.

موتقه زید بن علی: « عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي الْجَوْزَاءِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَفْرٌ فَقَالُوا إِنَّ امْرَأَةً تُوفِّيَتْ مَعَنَا وَ لَيْسَ مَعَهَا ذُو مَحْرَمٍ فَقَالَ كَيْفَ صَنَعْتُمْ فَقَالُوا صَبَبْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ صَبًّا فَقَالَ أَوْ مَا وَجَدْتُمْ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ تَغْسِلُهَا قَالُوا لَا قَالَ أَ فَلَا يَمْتَمُّوَهَا^٢».

نجاسة كفار اهل الكتاب

در استدلال به این دو روایت چند اشکال شده است:

١. تغسیل امر عبادی است و قصد تقرب در آن معتبر است و از کافر قصد تقرب متمشی

نمی شود.

و فیه: قصد تقرب عقلی است و قابل تخصیص می باشد، زکات نیز از عبادیات است، لکن در مواردی که از کافر گرفته می شود جبراً احتیاج به قصد قربت ندارد، بلکه گیرنده قصد می کند کافی است.

٢. این دو روایت، راویان یکی از آنها فطحی و یکی از آنها زیدی است.

و فیه: اگر موثق باشند، مانعی ندارد، اگر روایت زیدی یا فطحی یا واقفی هستند (اثنی

عشریه) نیستند.

١. وسائل الشیعه، ج ٢، ص ٧٠٤، باب ١٩ من اباب غسل المیت، حدیث ١، الطبع القدیم.

٢. همان، حدیث ٢.

۳. صاحب حدائق فرموده: این دو موثقه با روایاتی که بر نجاست اهل کتاب دلالت دارند، معارضند؛ زیرا اگر نجس باشند آب و بدن میت نجس می‌شود.

الاشکال فی کلام صاحب التنقیح

برخی از فقها مثل (صاحب تنقیح) جواب داده که نجاست آنها عرضی است نه ذاتی؛ زیرا در برخی از روایات آمده که راوی از خوردن غذا با اهل کتاب سؤال می‌کند؛ امام علیه السلام می‌فرماید: با آنان غذا مخور؛ زیرا شراب و گوشت خنزیر و مردار می‌خورند. و علی فرض آنکه ما قائل به نجاست اهل کتاب بشویم، مانعی ندارد و در حین غسل، آب نجس بشود (قبل از تغسیل باید آب پاک باشد)، لکن در اثنای تغسیل مانعی ندارد، نجس باشد، تطهیر حاصل می‌شود، چنان‌که در تطهیر متنجس به آب قلیل به مجرد رسیدن آب به آن شیء نجس می‌شود، قبل از آنکه آب از آن شیء جدا بشود و مع ذلک، تطهیر حاصل می‌شود.

و فیه: الامر اینکه قیاس مانحن فیه به باب تطهیر با آب قلیل صحیح نیست. ثانیاً: روایات در باب نجاست اهل کتاب متعارضه است و ترجیح با آن روایاتی است که آنان را نجس می‌دانند؛ زیرا مخالف با عامه است (زیرا عامه اهل کتاب را پاک می‌دانند). علاوه، مشهور از فقها اهل کتاب را نجس می‌دانند.

غسل مس المیت

ولایخفی که اگر کافر کتابی با آن شرایط، میت را مسلم را غسل داد، اگر کسی بدنش به بدن میت رسید، غسل مس میت بر او لازم نیست؛ زیرا طبیعت غسل حاصل شده، و اطلاق اخبار که می‌گوید: «لا غسل مع المس بعد التغسیل» مانحن فیه را شامل می‌شود؛ زیرا غسل حاصل شده، گرچه غاسل کافر بوده.

(البته در صورتی که بدنش به آب و میت نرسد و پلاستیک و دستکش و... استعمال کند. بنا بر قول نجاست اهل کتاب) و این مورد به خلاف تیمم بدل از غسل است؛ زیرا حقیقتاً تیمم غیر از غسل است و اگر میت را تیمم دادند، مس آن میت، موجب غسل مس میت می‌شود؛ زیرا صادق است گفته شود «انه مس المیت قبل تغسیله فیجب علیه غسل المس».

تغسیل المخالف - المؤمن

و لو وجد المماثل بعد ذلك أعاد و إذا انحصر في المخالف فكذلك

چون تغسیل کافر کتابی بدل اضطراری است، اگر قبل از دفن مماثل پیدا شد، باید غسل اعاده شود، شرط صحت تغسیل کافر عدم وجود مماثل است و اگر مماثل پیدا شد، معلوم می شود شرط حاصل نشده است، با وجود مسلم، نوبت به کافر نمی رسد، چنان که در آن دو روایت موثقه لفظ مسلم به کار رفته بود، ولکن غسل کردن خودش لازم نیست.

مسألة ٤. إذا لم يكن مماثل حتى الكتابي و الكتابية سقط الغسل

معتبره عبد الله بن سنان: «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنِ ابْنِ بَنِي إِيَّاسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَقُولُ الْمَرْأَةُ إِذَا مَاتَتْ مَعَ الرَّجَالِ فَلَمْ يَجِدُوا امْرَأَةً تُغَسِّلُهَا غَسَلَهَا بَعْضُ الرَّجَالِ مِنْ وَرَاءِ الثَّوْبِ - وَ يُسْتَحَبُّ أَنْ يُلْفَ عَلَى يَدَيْهِ خِرْقَةٌ»^١.

سند روایت معتبر است، لکن دلالت شاید مراد از رجل، محرم، باشد؛ زیرا فرموده: «وَ يُسْتَحَبُّ أَنْ يُلْفَ عَلَى يَدَيْهِ خِرْقَةٌ». یا اینکه اگر رجل اجنبی باشد، واجب است (کفوف، دستکش به دستش کنند و...). بنابراین، اگر محرم باشد، میت را غسل دهد و الا اگر مماثل وجود نداشت، غسل ساقط است، همان طوری که مرحوم سید فرمود: «يجب كفاية تغسيل كل مسلم».

مقرر: سید احمد دباحی

تایپ و تنظیم رحیمی

سال تحصیلی ۹۳-۱۳۹۲

^١. وسائل الشیعه، ج ٢، ص ٥٢٥، باب ٢٢ من ابواب غسل الميت.